

دکتر تد هیلدبرانت، انگیزه در امثال ۱۰-۱۵

(دسامبر ۱۹۹۲ (JETS 35.4 ۴۴-۴۳۳) تد هیلدبرانت) با استفاده از تصویر. مقاله من در ۲۰۲۴ ©

این دکتر تد هیلدبرانت در آموزه‌هایش در باب انگیزه و توازی متضاد در امثال، فصل‌های ۱۰ تا ۱۵ است.

به ارائه بعدی ما در مورد مباحث ویژه در کتاب امثال خوش آمدید. اگر علاقه‌مند به آشنایی کلی با امثال و بررسی کامل آن هستید، ما مجموعه‌ای از ۲۰ سخنرانی از کنوت هایم، یکی از بهترین افراد در جهان در زمینه امثال، را ارائه می‌دهیم.

ما همچنین گاس کانکل از دانشگاه مک مستر در همیلتون، انتاریو، کانادا را داریم که ۲۲ سخنرانی در مورد بررسی کل کتاب امثال انجام می‌دهد، و همچنین دن تریر از کالج ویتون که در مورد امثال و زندگی مسیحی صحبت می‌کند. اما در این مجموعه، ما قصد داریم عمیق‌تر به برخی از نکات فنی کتاب امثال بپردازیم. بنابراین، آنها فنی خواهند بود، اما ما به آنها خواهیم پرداخت و عمیق‌تر خواهیم شد.

بنابراین، موضوع امروز ما انگیزه و تضادهای موازی در امثال باب‌های ۱۰ تا ۱۵ است. بنابراین، چند سوال مقدماتی وجود دارد که می‌خواهیم در مورد انگیزه و چگونگی عملکرد انگیزه در امثال از خودمان بپرسیم. حکیم متکلم وحده چگونه دانش‌آموزان خود را انگیزه می‌داد؟ انگیزه موضوع بسیار مهمی است وقتی با دانش‌آموزان سر و کار دارید و چگونه می‌توانید آنها را با انگیزه نگه دارید.

چگونه حکیم در امثال سلیمان شاگردانش را با انگیزه نگه می‌داشت؟ یا اگر بخواهیم بیشتر در یک محیط خانوادگی به آن نگاه کنیم، چگونه یک پدر یا مادر می‌توانند به بهترین شکل به فرزندان خود انگیزه بدهند؟ و بنابراین ما به نظریه انگیزشی خواهیم پرداخت. در واقع، ما با برخی از نظریه‌های انگیزشی از مکاتب روانشناسی که انگیزه را به طور عمیق مطالعه کرده‌اند، کار خواهیم کرد و خواهیم دید که چگونه آن تحقیقات و تحقیقات روانشناختی با انگیزه، و چگونه با کتاب امثال سلیمان مطابقت دارد، مطابقت دارد. و بنابراین، ما کارهای تلفیقی زیادی بین روانشناسی انگیزه و کتاب امثال سلیمان انجام خواهیم داد.

و بنابراین، ما می‌پرسیم، چگونه یک پدر یا مادر، چگونه فرزندان خود را انگیزه می‌دهند؟ و در آخر، سلیمان چگونه حکمت را ساختار داد و دیگران را به دنبال کردن حکمت ترغیب کرد؟ سلیمان، چگونه مردم را به دنبال کردن حکمت ترغیب می‌کرد؟ بنابراین، بیایید از خودمان نوعی سؤال دستوری بپرسیم. یک بند انگیزشی چیست؟ امثال، فصل ۱۶، آیه ۱۲، مثالی از این داریم.

برای پادشاهان انجام کارهای بد مکروه است. برای پادشاهان انجام کارهای بد مکروه است. زیرا، و سپس برای این بند انگیزشی را فعال می‌کند. ما این کلمه را در عبری خواهیم دید، کی است، و خواهیم دید که این کلمه کی برای فعال کردن یک بند انگیزشی استفاده می‌شود. بنابراین، برای پادشاه انجام کارهای بد مکروه است. زیرا تخت سلطنت با عدالت برقرار می‌شود. زیرا یا به این دلیل که تخت سلطنت از طریق عدالت برقرار می‌شود.

پس این انگیزه را به ما می‌دهد. چرا یک پادشاه نباید شرور باشد؟ برای یک پادشاه انجام کار شیطانی مکروه است. زیرا، چرا او نباید شرور باشد؟ زیرا یا به این دلیل که تخت سلطنت از طریق عدالت برقرار می‌شود.

بنابراین، اگر پادشاهی بخواهد تاج و تخت خود را تثبیت کند، باید با عدالت پیش برود. تاریخچه‌ی بندهای انگیزشی به حدود سال ۱۹۵۳ برمی‌گردد. شخصی به نام گمسر بود.

و گمسر در سال ۱۹۵۳ مقاله‌ای در مورد بندهای انگیزشی در اسرائیل نوشت که در آن اظهار داشت که بندهای انگیزشی در اسرائیل در مقایسه با بین‌النهرین، مصر و سایر نقاط جهان باستان منحصر به فرد هستند و بندهای انگیزشی به طور ویژه در عهد عتیق، تنخ، برجسته شده‌اند. در حالی که اظهارات قطعی او در مورد عدم استفاده مطلق از بندهای انگیزشی در فرهنگ‌های دیگر، ما یک پژوهش جدیدتر از سوچینو و همکارش به نام اوتی را می‌یابیم. ۳۰٪ از قوانین کتاب مقدس انگیزشی هستند.

از قوانین این را دارند، و سپس دلیل آن را به شما می‌گویند. ۳۰٪ از قوانین این کار را می‌کنند، که اگر ۳۰٪ بخواهید به طور خاص بدانید، ۳۷۵ مورد از ۱۲۳۸ دستور می‌شود. با این حال، قوانین باستانی خاور نزدیک تنها ۵٪ تا ۶٪ انگیزه دارند.

بنابراین، در خاور نزدیک باستان، در ۵ تا ۶ درصد از قوانین، قوانین انگیزه دارند، در حالی که در اسرائیل ۳۰ درصد. این تفاوت قابل توجهی است. ۳۰ درصد در اسرائیل، ۵ یا ۶ درصد در قوانین خاور نزدیک ۳۰ باستان.

اتفاقاً، این برخلاف مطالب حقوقی است. اما وقتی به مطالب حکمت‌آمیز می‌پردازیم، متوجه می‌شویم که مطالب حکمت‌آمیز از سطح انگیزه بالاتری برخوردارند. بنابراین در دستورالعمل‌های سومری شاپاک، شوراها حکمت‌اکدی، مصری، متون آموزشی نوشته‌هایی مانند آتی و پتاهوتپ، و همچنین متون اوگاریتی دستورالعمل‌های شولایم، آویلیم، این متون حکمت‌آمیز خود را دارند و متون حکمت‌آمیز انگیزه بیشتری دارند که همان چیزی است که انتظار می‌رود زیرا آن متون حکمت‌آمیز واقعاً متون آموزشی یا پارانتیک هستند که، خورشید را آموزش می‌دهند، به دریاریان در دربار آموزش می‌دهند و مواردی از این قبیل.

بنابراین، ما انتظار چنین چیزی را داریم. و در واقع، همینطور هم هست. حال، اجازه دهید چند نمونه از این اندرز کتاب مقدس را بیان کنم.

به آنها تذکر می‌گویند، که می‌تواند یا یک ممنوعیت باشد، مثلاً بگویند این کار را نکن، یک نصیحت که می‌گوید این کار را نکن، یا می‌تواند یک دستور باشد. به عبارت دیگر، شما باید این کار را انجام دهید. خب، اگر این کار را نکنی، یک ممنوعیت خواهد بود.

یک دستور می‌تواند انجام این کار باشد. و سپس این تذکر، چه به صورت منع، چه به صورت منع یا دستور در هر صورت، منفی یا مثبت، تقویت می‌شود. و با این بند انگیزشی، این کار را انجام نده چون یا برای اینکه اینطور است.

این کار را به خاطر یا برای این انجام بده. و بنابراین اجازه دهید چند مثال برای شما بزنم. و اینها کاملاً شناخته شده هستند، شما اینها را خواهید شناخت.

خروج فصل ۲۰، آیه هفت، به محض اینکه خروج ۲۰ را می‌گویم، شما به ۱۰ فرمان فکر می‌کنید. در واقع، همینطور است. شما نباید نام خداوند، خدای خود را بیهوده بر زبان بیاورید.

این یک ممنوعیت است. این یک نصیحت و یک امر منفی است. این یک ممنوعیت است.

نام خداوند، خدای خود را بیهوده به کار نبر، زیرا این امر بند انگیزشی ما، یعنی «کی» را فعال می‌کند. و باز هم، کلمه «کی» به کار می‌رود، زیرا خداوند کسی را که نام او را بیهوده به کار می‌برد، بی‌گناه نخواهد شمرد. بنابراین، نام خداوند را بیهوده به کار نبر، اندرز آن را نهی می‌کند - آن رفتار را ممنوع می‌کند.

چرا؟ چون یا برای اینکه خداوند کسی را که نامش را بیهوده می‌برد، بی‌گناه نخواهد شمرد. حالا بگذارید فقط یک ورق بزنم و کتاب امثال و امثال، فصل سوم، آیه اول را بررسی کنم، یک نصیحت دیگر داریم که به دنبال آن یک بند انگیزشی آمده است. بنابراین این تا حد زیادی یک جمسر است و این افراد دیگر، مردم با نصیحت‌هایی که به دنبال آن یک بند انگیزشی آمده است، کارهای زیادی انجام می‌دادند.

، به معنای «زیرا» یا «برای» شروع می‌شود، و بعد بوم ki و بنابراین، شما، و جمله‌ی انگیزشی معمولاً با می‌دانید، شما به یک جمله‌ی انگیزشی وارد می‌شوید. بنابراین، برای مثال، در امثال، فصل سوم، آیه‌ی اول، یک نصیحت، پسر، ممنوعیت آموزشی مرا فراموش نکن. فراموشش نکن.

بسیار خوب. پس، پسر، نصیحتم را فراموش نکن، بلکه فرامین مرا در قلبت نگه دار. این یک دستور است.

توجه داشته باشید، فراموش نکنید، آنها را در قلب خود نگه دارید. چرا؟ برای یا به این دلیل که طول روزها و سال‌های زندگی و آرامش را به شما اضافه می‌کنند. بنابراین، شما یک نصیحت، هم منع مثبت و هم منع منفی، هم منع کننده و هم دستور دهنده دارید.

آموزه‌های مرا فراموش نکن، آنها را در قلب خود نگه دار. چرا؟ زیرا «برای طول روزها و سال‌های زندگی و آرامش، آنها را به تو خواهند افزود.» بنابراین، دوباره، کی این را برای، زیرا، و در امثال یا مزامیر فصل دوم، آیه ۱۲، ما یک نصیحت داریم، پسر را در امثال ببوس یا متاسفم، مزامیر فصل دوم، آیه ۱۲، پسر را ببوس.

و بعد این، این دستور است. این دستور است که پسر را ببوسید. چرا؟ مبدا او عصبانی شود و شما در راه هلاک شوید.

و کلمه «مبدا» هم در اینجا وجود دارد که یک عبارت انگیزشی را به کار می‌برد. کلمه «پن» در زبان عبری به معنای «مبدا او عصبانی شود و تو در راه هلاک شوی» است. بنابراین، بهتر است پسر را ببوسی، وگرنه اینجا به دردر می‌افتی.

او عصبانی خواهد شد و شما در این راه هلاک خواهید شد. زیرا، این دوباره کلمه کلیدی ماست، زیرا خشم او به سرعت شعله‌ور می‌شود. و بنابراین، در واقع نوعی جمله انگیزشی مضاعف به شما می‌دهد.

یکی با قلم شروع می‌شود، مبدا، مبدا، می‌دانید، او عصبانی شود و می‌دانید، او پسر را می‌بوسد، او پادشاه است و چیزهایی در باب دوم مزامیر یا خشم او برای خشمش، زیرا کی، انگیزه دوم آنجا، خشم او به سرعت شعله‌ور می‌شود. بنابراین اینها چیزهایی هستند که گمسر در مطالعه خود، اساساً چهار دسته از انگیزه‌ها را جدا کرده است. یکی از آنها شخصیت توضیحی است.

بنابراین، به عبارت دیگر، شما یک نصیحت می‌کنید، آن را با یک انگیزه دنبال می‌کنید و آن انگیزه چیزی را توضیح می‌دهد. بنابراین، برای مثال، امثال، فصل ۱۹، آیه ۲۵ می‌گوید، مسخره‌کننده را بزنید. و سپس توضیح می‌دهد که خب، چرا، چرا باید مسخره‌کننده را بزنید؟ و ساده‌لوح احتیاط را یاد خواهد گرفت.

بنابراین، دلیل، انگیزه، و ساده‌لوحانه، احتیاط را یاد بگیرید. یک مرد فهمیده را سرزنش کنید. به عبارت دیگر، شما این کار را با یک فرد فهمیده انجام می‌دهید.

و انگیزه‌ی این کار چیست؟ او دانش کسب خواهد کرد. شاید این یکی را به خاطر داشته باشید، امثال ۲۲:۶، کودک را در راهی که باید برود تربیت کنید. این به شما یک دستور می‌دهد.

اساساً می‌گوید کودک را در راهی که باید برود، تربیت کنید. چرا؟ چون وقتی پیر شود، از آن منحرف نمی‌شود. بنابراین، این به شما نوعی انگیزه می‌دهد، فرمانی که به دنبال آن انگیزه یا تذکری می‌آید، دستوری که به دنبال آن انگیزه‌ای می‌آید.

خب، این توضیح واضح است. آن مرد دارد توضیح می‌دهد که چرا یک بچه را به روشی که بعداً خواهد رفت، تربیت می‌کنید؟ چون وقتی پیر شود، از آن روش دست برنمی‌دارد. و بنابراین این دارد مسائل را توضیح می‌دهد.

این شخصیت توضیحی است. و گمسر خاطرنشان می‌کند که مورد دوم محتوای اخلاقی است. و بنابراین برای مثال، در تثنیه ۱۹:۲۱ می‌گوید: چشم تو ترحم نکند.

چشم شما در یک زمینه قانونی خاص نباید ترحم کند، چشم شما نباید ترحم کند. باید جان در برابر جان چشم در برابر چشم، دندان در برابر دندان، دست در برابر دست و پا در برابر پا باشد. و بنابراین، این می‌گوید که شما باید منصف باشید.

باید ترحم نشان دهید. زمانی برای ترحم وجود دارد، اما زمانی هم هست که در یک پرونده قضایی نباید ترحم کرد، زمانی برای ترحم وجود ندارد. و این باید منصفانه باشد.

باید منصفانه باشد. چون اگر عفو کنید، اگر شرور را ببخشید و بی‌گناهان را مجازات کنید، مثلاً در فرهنگ و چیزهای دیگران با مشکلات بزرگی مواجه خواهید شد. و این می‌گوید، نه، نه، باید منصفانه باشد، چشم در برابر چشم، دندان در برابر دندان، و همه چیز باید منصفانه باشد.

به عبارت دیگر، پادشاه نمی‌تواند واکنش بیش از حد نشان دهد. شما دندان‌های پادشاه را می‌کشید، یا دندان، و اتفاقاً به او ضربه می‌زنید و او دندان‌ش را می‌کوبد و سپس سر شما را از بدن جدا می‌کند. نه، نه، شما نمی‌توانید این کار را انجام دهید.

بنابراین، باید منصفانه و برابر باشد. و این اخلاقی است. یک دلیل اخلاقی برای پشتیبانی از انگیزه اخلاقی ارائه می‌شود.

حالا بحث فرقه‌ای و الهیاتی هم هست. و خب، این یک دلیل الهیاتی است که در امثال ۲۰:۲۲ آمده است. نگو که من بدی را تلافی خواهم کرد. نگو که من بدی را تلافی خواهم کرد.

منتظر خداوند باش. چرا؟ منتظر خداوند باش و او تو را نجات خواهد داد. انگیزه، انتظار خداوند است.

و بنابراین، این یک انگیزه الهیاتی است. به عبارت دیگر، شما خودتان از شر انتقام نمی‌گیرید. شما منتظر خداوند هستید.

و بنابراین، در آنجا یک انگیزه الهیاتی ارائه می‌دهد. و بنابراین، ما یک ویژگی توضیحی را در جایی که چرایی را توضیح می‌دهد، دیده‌ایم. ما محتوای اخلاقی را در جایی که بر اساس یک قانون اخلاقی توضیح می‌دهد، دیده‌ایم.

و همچنین، این بحث کلامی یا فرقه‌ای که می‌گوید خداوند شما را نجات خواهد داد. پس این کار را نکنید. دلایل تاریخی هم وجود دارد.

و در لاویان ۱۹:۳۴، این را می‌گوید، با غریبه‌ای که با شما ساکن می‌شود، مانند یک فرد بومی در میان خود رفتار کنید. او را مانند خودتان دوست داشته باشید. آشنا به نظر می‌رسد، اینطور نیست؟ او را مانند خودتان دوست داشته باشید.

فرمان بزرگ مسیح، خداوند، خدای خود را دوست بدار، و سپس همسایه‌ات را مانند خودت دوست بدار، کجا آمده است؟ همسایه‌ات را مانند خودت دوست بدار، از لاویان ۱۹ آمده است. در دور انداختن کتاب لاویان محتاط باشید.

یه سری چیزها هست، منظورم اینه که، دومین فرمان بزرگ همینجاست. لاویان ۱۹ و ما تو آیه ۳۴ هستیم. و او را مثل خودت دوست داشته باش.

چرا؟ برای، و بعد این را داریم، این برای محرک‌ها است، پس این یک عبارت انگیزشی است. این به شما انگیزه می‌دهد. چرا باید همسایه‌ات را مانند خودت دوست داشته باشی؟ زیرا شما در مصر، در سرزمین مصر غریب بودید.

من خداوند، خدای شما هستم، زیرا شما در مصر غریب بودید. بنابراین، شما باید همسایه خود را مانند خودتان دوست داشته باشید. بر اساس آنچه که در مصر برای شما اتفاق می‌افتد.

بنابراین، یک انگیزه تاریخی وجود دارد، این یک انگیزه تاریخی است. او به تاریخ برمی‌گردد و می‌گوید، چون شما برده بودید، باید، می‌دانید، همسایه‌تان را مانند خودتان دوست داشته باشید. باید با بیگانگان با احترام رفتار کنید زیرا در مصر بیگانه بودید.

و بنابراین، از یک دلیل تاریخی استفاده می‌کند. خیلی جالب است. و ما در یکی از جلسات قبلی مان در مورد متفاوت بودن ضرب‌المثل‌ها صحبت کردیم.

و این موردی است که در آن کتاب امثال هرگز از یک دلیل تاریخی استفاده نمی‌کند. در تمام کتاب امثال با تمام انگیزه‌هایش، حتی یک بار هم از یک دلیل تاریخی استفاده نمی‌کند که شما در مصر برده بودید، پس این کار را نکنید. و این نوع انگیزه در سراسر عهد عتیق یافت می‌شود، اما اصلاً در امثال یافت نمی‌شود.

صفر. حالا یک نفر به نام پوستل هست که فکر می‌کنم رساله است. او از نظر انگیزه‌ها بیشتر به خصوص به امثال گرایش دارد.

و او همچنین خاطرنشان می‌کند که عبارت «نفرت‌انگیز» اغلب در یک انگیزه یافت می‌شود، این عمل مورد نفرت خداوند یا مورد نفرت خداوند است. اگرچه در امثال استفاده می‌شود، اما در عبارات انگیزشی صریح نیست. بنابراین معمولاً در قانون، گفته می‌شود که شما نباید این کار را انجام دهید زیرا خداوند از آن متنفر است یا مورد نفرت خداوند است.

بسیاری از اوقات در امثال، آن را در یک بند انگیزشی جداگانه قرار نمی‌دهد، این عمل زشت یا مورد نفرت خداوند از این عمل. بنابراین، این موضوع در امثال مشکلاتی را ایجاد می‌کند. ما گاهی اوقات این بند انگیزشی جداگانه را نداریم، می‌دانید، این کار را به دلیل انگیزه انجام ندهید.

ki، اینکه گاهی اوقات بند انگیزشی بدون هیچ دستور زبان سطحی در ضرب‌المثل گنجانده می‌شود، زیرا برای وجود ندارد. به نظر چیز دیگری می‌آید، اما به هر حال، ما اینجا هستیم ki، وجود ندارد. و بنابراین ki.

یا ki بنابراین، این فقط به شما نشان می‌دهد که گاهی اوقات یک گرامر سطحی با این عبارات انگیزشی، مانند یا این چیزها، به دلیل اینکه عبارت انگیزشی را بارها در کتاب امثال به کار می‌اندازد، یک عبارت انگیزشی pen صریح ندارد. بنابراین، فقط به ما می‌گوید که باید به سراغ امثال برویم. قرار نیست از نظر گرامری خیلی صریح باشد که از هم جدا شده باشند، بلکه باید به ساختار عمیق‌تری برویم تا بفهمیم چه انگیزه‌ای و چگونه انگیزه انگیزشی در یک ضرب‌المثل در امثال ۱۰ تا ۱۵ پیاده‌سازی شده است.

بنابراین، در تثنیه، فصل هفتم، آیه ۲۵، آمده است که تمثال‌های تراشیده شده خدایان آنها را با آتش بسوزانید. به نقره یا طلایی که در آنهاست طمع نورزید و آنها را برای خود نگیرید، مبدا در دام آن گرفتار شوید. این نوعی قلم ماست، مبدا در دام آن گرفتار شوید.

از عبارت انگیزه به دلیل یا به دلیل اینکه، به دلیل اینکه نزد خداوند منفور (ki) شماره یک و شماره دو، کی به دلیل اینکه منفور است، حذف می‌شود (ki) است، حذف می‌شود. بنابراین در اینجا کی

اغلب آن را به کار می‌برد. ترجمه‌های ESV فکر می‌کنم خداوند از آن متنفر است، این ترجمه‌ای است که دیگر می‌گویند که این کار نزد خداوند منفور است. با این حال، ببینید، این در قانون آمده است

می‌گوید، چون این کار نزد خداوند مکروه است. ببینید چطور در امثال به این مکروه بودن نزد خداوند اشاره شده است. این با این کی‌ها و یک عبارت انگیزشی جداگانه از هم جدا نشده است.

آیه اول، باب ۱۱ امثال سلیمان می‌گوید، ترازوی نادرست نزد خداوند مکروه است یا خداوند از ترازوی نادرست بیزار است، اما ترازوی درست مورد پسند اوست. پس، انگیزه شما از اینجا مشخص می‌شود. چرا باید ترازوی درست را انتخاب کنید؟ زیرا خداوند از این کار لذت می‌برد.

چرا باید از وزن ناعادلانه اجتناب کنید؟ چون در مورد این است که خداوند از آن متنفر است. اما نمی‌گوید. چون خداوند از آن متنفر است، پس کی در آنجا وجود ندارد. و همه اینها در یک جمله خلاصه می‌شود.

جدا نیست. پولس همچنان اشاره کرد که در امثال، اساساً سه دسته از آن دسته‌ها، دسته‌های بزرگ انگیزه وجود دارد. یکی الهیاتی است.

این برای خداوند منفور است. خداوند از آن لذت می‌برد. مجموعه دیگری، دسته‌ای از اینها توضیحی هستند که در آنها توضیح می‌دهند که چرا باید کاری را انجام دهید.

و سوم اینکه، و در امثال سلیمان بسیار مهم است که این موضوع مهم است. عواقب تصمیم شما چیست؟ شما باید این کار را انجام دهید زیرا این اتفاق می‌افتد وقتی شما، وقتی این کار را انجام می‌دهید، یا وقتی این کار را انجام می‌دهید این اتفاق نمی‌افتد. و بنابراین، آن کار انجام شده است.

و پاستل سپس خاطرنشان می‌کند که نوعی ظرفیت مثبت و منفی وجود دارد. بنابراین، این نوعی تنظیم دوتایی است. یکی نوعی تعهد یا انتظار است که اگر این کار را انجام دهید، این اتفاق خوبی است که انتظار دارید رخ دهد.

از طرف دیگر، وقتی این چیزی است که شما نمی‌خواهید، این بازدارنده است، نوعی اجتناب یا بازدارندگی است. و باید به یاد داشته باشیم که در امثال سلیمان او آن را «قول و پیمان» می‌نامد. «قول و پیمان» یک امر مثبت و «بازدارنده» یک امر منفی است.

من کلمه تعهدآور را در اینجا دوست ندارم، چون مردم فکر می کنند ضرب المثل ها وعده می دهند و ما می خواهیم این را از هم جدا کنیم و خیلی واضح بگوییم، ضرب المثل ها وعده نیستند. ضرب المثل ها وعده نیستند.

و بنابراین، شما نمی توانید بگویید، خب، این یک ضرب المثل است. بنابراین، من از این نتیجه مطمئن هستم ما باید در یک سخنرانی دیگر به آن پردازیم، ما در مورد نوع سطوح ژانر خرد در ضرب المثل ها صحبت خواهیم کرد و ضرب المثل ها یک وعده نیست.

و بنابراین، باید خیلی مراقب باشید که از آن، از آن مغالطه، اجتناب کنید. ضرب المثل، ضرب المثل است و عموماً قرار است درست باشد، اما تضمینی نیست. و بنابراین، معمولاً روال کار همین است.

بنابراین، برای مثال، در امثال باب ۱۰، آیه دوم، آمده است: «کسب سود از طریق شرارت، سود میر، اما پارسایی از مرگ رهایی می بخشد.» شما می گوید، خب، پارسایی از مرگ رهایی می بخشد. پس خدا همیشه مرا از مرگ رهایی خواهد داد.

خب، این را به یحیی تعمید دهنده بگو. آیا خدا همیشه مردم، افراد صالح، را از مرگ رهایی می دهد؟ نه همیشه. و بنابراین، باید مراقب باشی.

این یک جمله ی کلی است و قرار نیست لزوماً همان را برداشت کرد. منظورم این است که، یحیی تعمید دهنده، شما اینجا با یک مشکل مواجه هستید. او سرش از تنش جدا می شود و در عین حال یک فرد درستکار و یکی از بزرگترین پیامبران تمام دوران است.

بنابراین، نصیحت ها، دستورها یا ممنوعیت ها اغلب شامل این نصیحت به علاوه ی یک عبارت انگیزشی هستند. این ترکیب بیشتر در دستورالعمل های امثال ۱ تا ۹ یافت می شود. بنابراین، در امثال، نصیحت هایی وجود دارد، این نصیحت با یک عبارت انگیزشی با این «کی زیرا» دنبال می شود و سپس به همین ترتیب ادامه می یابد.

آنها ۳۹ بار در امثال باب های ۱ تا ۹ یافت می شوند. اینها دستورالعمل هایی هستند که در امثال باب های ۱ تا ۹، بخش آموزشی، آمده اند. در باب های ۱۰ تا ۲۲، آنها فقط ۱۳ بار آمده اند.

بنابراین، در واقع فصل های بیشتری، از ۱۰ تا ۲۲، داریم و به جای ۳۹، یک سوم آنها این عبارات انگیزشی را دارند. و بنابراین، عبارات انگیزشی واقعاً زیاد در جملات قصار استفاده نمی شوند، پس از اینکه امثال ۱۰ به جای دستورالعمل های طولانی تر، عبارات انگیزشی را وارد جملات قصار می کند. بنابراین اغلب عبارت انگیزشی هشداردهنده همراه با عبارت انگیزشی یافت می شود.

بنابراین، برای مثال، اجازه دهید فقط از یکی از آیات ۱۵ و ۱۶ امثال، فصل اول، استفاده کنم. در آنجا این یک ممنوعیت آمده است. پسر، با آنها در راه مرو.

چند آدم بد سعی دارند پسر را گمراه کنند. او می گوید، با آنها همراه نشو. این یک نهی است.

این یک نصیحت است. آن یک نهی است. این کار را نکن.

چرا؟ پایت را از راه های شان دور نگه دار. باشه. پس با آنها همراه نشو.

پایت را از آنها پس بگیر. چرا؟ کی. حالا کلمه کی ما، کلمه ما به این دلیل است که، زیرا پاهای آنها به سوی شر می‌دود و برای ریختن خون عجله دارند.

پس با آن افراد معاشرت نکن. با آنها همراه نشو. چرا؟ چون آنها به دنبال این چیزهای بد می‌روند و خون می‌ریزند.

شما نمی‌خواهید بخشی از آن خشونت و از این قبیل چیزها باشید. این در کتاب امثال، فصل اول، آیات ۱۵ و ۱۶ آمده است. پس شما یک نصیحت دارید که آن را منع یا توصیه می‌کند.

چرا؟ چون آنها خون ریختند. بنابراین، مثال دیگری از همین نوع در امثال، فصل سوم، آیات اول و دوم یافت می‌شود. امثال بسیار واضح هستند.

پسرم، آموزه‌های مرا فراموش نکن. بسیار خوب. فراموشش نکن، اما آن را در قلبت نگه دار.

باشه. پس یادت نره. ممنوعه.

فراموشش نکن. دستور بده. توی قلبت نگهش دار.

چرا؟ برای طول روزها و سال‌های زندگی و آرامش. همانطور که قبلاً اشاره کردیم، آنها به شما اضافه خواهند کرد. بنابراین، این بند انگیزه شماست.

بنابراین، شما یک نکته‌ی منفی، یک نصیحت، دارید که شامل یک ممنوعیت هم می‌شود. یک دستور را فراموش نکنید. این کار را انجام دهید.

و سپس یک جمله انگیزشی. بنابراین، نصیحت انگیزشی با دو جنبه، و به دنبال آن یک جمله انگیزشی برای طول روزها و سال‌های زندگی و آرامش. آنها به شما خواهند افزود.

امثال ۱۴:۷ می‌گوید: از حضور احمق دور شو. امثال ۱۴:۷: از حضور احمق دور شو، زیرا در آنجا به سخنان معرفت دست نخواهی یافت.

هست که به va حالا چیزی که خیلی جالبه اینه که کلمه‌ای که برای اونجا ترجمه شده در واقع کلمه عبری یا ترجمه میشه. اما، و اینجا به نظر می‌رسد بیشتر یک چیز and معنی و هست. و بنابراین معمولاً به انگیزشی است. و برای آنجا ترجمه شده است که شما کلمات را ملاقات نخواهید کرد، اما در واقع، کلمه کی ما آنجا نیست که آن را تحریک می‌کند.

بنابراین، ۱۳ مورد از ۱۷ بند انگیزشی در باب‌های ۱۰ تا ۲۲ در بخش پند و اندرز آمده است، ۱۳ مورد از مورد در بخش پند و اندرز این بندهای انگیزشی آمده است. و باب ۱۳ آیه ۱۴ می‌گوید که تعلیم ۱۷ حکیمان چشمه‌ی حیات است.

این یک نصیحت نیست. تعلیم خردمندان چشمه‌ی حیات است. این شما را به هیچ وجه نصیحت نمی‌کند.

این چیزی را ممنوع نمی‌کند. چیزی را واجب نمی‌کند. فقط به شما می‌گوید که آموزه‌های خردمندان سرچشمه حیات است.

برای روی برگرداندن از تمسخر مرگ. بنابراین، هدف از آن این است که، و این یک بند انگیزشی است، اما هیچ نصیحتی وجود ندارد. بنابراین، هیچ نصیحتی وجود ندارد، اما هنوز یک بند انگیزشی نیز وجود دارد یا به این دلیل یا برای، برای اینکه از تمسخر مرگ رویگردان شویم.

و این موردی است که هیچ نصیحتی وجود ندارد. و چهار مورد از چهار مورد از ۱۷ مورد موجود در امثال باب‌های ۱۰ تا ۲۲، ساختار انگیزشی از نوع نصیحت ندارند. بنابراین، اگر به عقب برگردیم و کمی به جزئیات فنی بپردازیم، حدود ۵.۳٪ از بندهای انگیزشی در باب‌های ۱۰ تا ۲۲، بندهای انگیزشی هستند. این خیلی کم است.

و فصل‌های ۲۵ تا ۲۹، ۱۲٪ است. بنابراین این مقدار در فصل‌های ۲۵ تا ۲۹ بیش از دو برابر می‌شود. و اینها عمدتاً از نوع پیامدهای شخصیتی هستند.

اما در فصل‌های ۲۲ تا ۲۴ که بیشتر جنبه آموزشی دارند، ۷۵٪، ۷۷ یا ۷۸٪، ۷۸٪ و ۷۷.۵٪ انگیزه دارند. بنابراین با این بندها، انگیزه کاملاً مشهود است. بنابراین، از ۵٪ تا ۷۸٪، تفاوت زیادی وجود دارد.

بنابراین، در جملات قصار فصل‌های ۱۰ تا ۲۲، تعداد بسیار کمی از این بندهای انگیزشی صریح وجود دارد. بنابراین، چیزی که من می‌گویم این است که، بسیار خب، اگر فقط آن بندهای انگیزشی را آنجا نداشتیم، پس آیا شما می‌گویید که در فصل‌های ۱۰ تا ۲۲ هیچ انگیزشی وجود ندارد؟ و پاسخ منفی است.

عبارت انگیزشی همیشه توسط این کی فعال می‌شود، زیرا عبارت انگیزشی، آن دستور زبان صریح وجود ندارد اما کاری که ما باید انجام دهیم این است که زیر دستور زبان به ساختار عمیق نگاه کنیم. و بنابراین کاری که من می‌خواهم انجام دهم این است که راه‌هایی را برای رسیدن به روش‌شناسی ساختار عمیق پیشنهاد دهم تا بتوانیم انگیزه‌ها را در فصل‌های ۱۰ تا ۲۲ جدا کنیم. بنابراین، رابطه واضح بین نصیحت‌ها و جملات در برخی ضرب‌المثل‌های تکراری، که یکی در نصیحت شکل گرفته و دیگری در یک جمله است.

بنابراین، اینجا جایی است که شما یک نصیحت به علاوه یک جمله انگیزشی دارید، و مفهوم بسیار مشابهی فقط در یک جمله بدون نصیحت و بدون جمله انگیزشی یافت می‌شود، اما همچنان انگیزشی است. به عنوان مثال، امثال ۲۲:۲۲ و ۲۳ می‌گوید، فقیر را به خاطر فقرش غارت نکنید یا فقیر را در دروازه له نکنید. بنابراین، این به شما دو ممنوعیت را می‌گوید، فقیر را غارت نکنید و فقیر را له نکنید.

فقرا را غارت نکنید. دردمندان را سرکوب نکنید. این یک نصیحت است.

این کار را نکن، طبق آیه ۲۳، برای کی، خداوند از پرونده آنها دفاع خواهد کرد. بنابراین، شما نمی‌خواهید با این مردم بیچاره سر و کله بزنید زیرا خدا وکیلی خواهد بود که از پرونده آنها دفاع خواهد کرد. بسیار خب.

و زندگی کسانی را که از آنها دزدی کرده‌اند، غارت کنید. پس، اگر بخواهید، خدا اوضاع را سروسامان می‌دهد. و بنابراین شما نمی‌خواهید، شما نمی‌خواهید این کار را انجام دهید.

خب، پس به نصیحت داری. با فقرا شوخی نکن یا بهشون آسیب نزن.

ستمیدگان را له نکنید. چرا؟ چون خدا حسابشان را تسویه می‌کند. پس، برای، و بعد یک بند انگیزشی.

بنابراین، یک نصیحت به علاوه یک بند انگیزشی، فصل ۲۲ آیه ۲۳. در اینجا همان ایده‌ای که در جمله‌ای از امثال سلیمان فصل ۱۴، ۳۱ یافت می‌شود، آمده است. امثال سلیمان ۱۴، ۳۱ می‌گوید، هر که به فقیر ظلم کند، به خالق او توهین کرده است.

سازنده‌ی او خداست. باشه. اما کسی که به نیازمندان سخاوتمند باشد، به او احترام می‌گذارد.

و بنابراین، شما اینجا با یک چیز بسیار جالب روبرو هستید. هر کسی که به فقیر ظلم کند یا فرد رنج‌دیده را له کند، همانطور که قبلاً شنیدیم، به خالق خود توهین می‌کند. شما به خدا توهین می‌کنید، در دردمس می‌افتید.

باشه. تو نمی‌خواهی این کار رو بکنی. پس بنابراین به انگیزه‌ای اونجا هست، اما هیچ بند کی اونجا نیست.

نه، چون فقط می‌گه باهاشون درگیر شو، به فقرا ظلم کن. تو نمی‌خواهی این کار رو بکنی چون خدا خالق اونه. بنابراین، هیچ دستور زبان صریحی وجود نداره که این بند انگیزشی رو فعال کنه، اما با این حال واضحه که انگیزشی هست.

بسیاری از ضرب‌المثل‌های جمله‌ای در امثال، فراتر از مشاهدات تجربی صرف، به سمت جهت‌دهی انگیزشی می‌روند. بنابراین، باید به وضوح از دستور زبان واضح و دستور زبان سطحی فراتر رفت و به ساختار عمیق زیربنایی رسید. در امثال، 10 تا 15 جمله، به ندرت دارای بندهای انگیزشی صریح هستند.

«ما به این موضوع نگاه کردیم. خب، فصل‌های ۱۰ تا ۱۵ که ما بررسی می‌کنیم به ندرت این عبارت «کی صریح به علاوه‌ی عبارت انگیزه را دارند»

این ساختارها آن ساختارهایی را که از نظر دستوری به وضوح مشخص شده‌اند، ندارد. پس چگونه می‌توانیم نحوه‌ی برانگیختن شنونده توسط جملات را جدا کنیم؟ ما به یک تحلیل گرامری سطحی نیاز نداریم، بلکه به یا چیزهایی که جمله‌ی انگیزشی را آغاز pen یا یک ki یک تحلیل گرامری سطحی نیاز داریم که توسط یک می‌کنند، ایجاد شود، بلکه به یک ساختار عمیق نیاز داریم که به انگیزه‌های عمیق می‌پردازد. در ادامه، توسعه‌ی یک روش‌شناسی ساختار عمیق آمده است.

و بنابراین، کاری که در ادامه انجام می‌دهم، توسعه روشی برای رسیدن به ساختار عمیق انگیزه در فصل‌های ۱۵ تا کتاب امثال است، که اصلاً تعداد زیادی از این بندهای انگیزه‌ای ندارند. خب، روش چیست؟ ۱۰ بسیار خب. ما قرار است جملات قصار فصل‌های ۱۰ تا ۱۵ را تجزیه و تحلیل کنیم.

ما قصد داریم آنها را به موضوع تقسیم کنیم و نظر بدهیم. بنابراین، برای مثال، بیایید از امثال ۱۰.۱، آیه اول فصل‌های ۱۰ تا ۱۵، استفاده کنیم. موضوع پسر خردمند به پدر شادی می‌بخشد، شادی را برای پدر به ارمغان می‌آورد.

پسر عاقل می‌آورد، و بعد موضوع، پسر عاقل است. نظر چیست؟ برای پدر شادی می‌آورد. سطر بعدی، پسر نادان و پسر نادان موضوع سطر ب، 10.1ب است. و بعد غم برای مادرش چیست؟ نظر چیست.

بنابراین، موضوع بحث پسر عاقل و پسر نادان است. و نظرات بعدی این است که پسر عاقل برای پدر شادی می‌آورد، و پسر نادان برای مادرش غم و اندوه. پس این نظری است که داده شده است.

و بعد ما قراره یه سری نکات مثبت و منفی اینجا اضافه کنیم، مثلاً، نکات مثبت و منفی. و این با نظریه‌های انگیزشی ما در مورد چیزی که به عنوان نکات منفی می‌گن، یعنی اجتناب، جور درمیاد. وقتی شما انگیزه دارید که از چیزی اجتناب کنید، مثلاً دستتون رو روی یه اجاق داغ می‌گذارید، شما، می‌دونید، شما انگیزه دارید که دستتون رو از روی اجاق بردارید، بذارید دستتون بسوزه.

و بنابراین یک انگیزه سریع وجود دارد که بازدارنده یا منع کننده است، فقط یک انگیزه منفی. بسیار منفی. به اجاق گاز داغ دست نزن.

خب. و بعدش یه نکته مثبت هم هست. خب، این یعنی اجتناب، اجتناب، اجتناب از لمس کردنش.

و بعد جاذبه هست و جاذبه چیزیه که شما، شما انگیزه دارید که به سمتش جذب بشید. خب. خب، یه پسر عاقل، یه پسر عاقل، این یه امتیازه.

باشه. این، این چیزیه که اون سعی داره دنبال کنه، اینکه دانش آموز یه پسر عاقل باشه یه امتیازه. اساساً شخصیت مهمه.

و بیا یه این را هم اضافه کنیم. یک پسر عاقل، شخصیت فرد را بیان می‌کند و یک علامت مثبت کنار آن می‌گذارد، شخصیت، مثبت، یک پسر عاقل، و سپس نتیجه یا پیامد. بنابراین، ما در کامنت، شخصیت داریم، پیامد، شخصیت داریم.

خب، اول از همه، موضوع، موضوع مثبتی است، یک پسر خردمند، و نظر هم مثبت است. شخصیت، پیامد، و پیامد مثبت است. بسیار خب.

برای پدر شادی می‌آورد. سطر دوم، پسری نادان. اینجا دوباره شخصیت داریم، اما این بار منفی است.

دوباره شخصیت، منفی، و دوباره پیامد، اما پیامد این بار مثبت نیست، برای پدرش شادی می‌آورد در عوض برای مادرش غم و اندوه به همراه دارد. این منفی است. بنابراین، مورد اول شخصیت به علاوه پسر عاقل است که برای پدر شادی می‌آورد پیامد به علاوه پسر احمق شخصیت منفی برای مادرش غم و اندوه است. پیامد منفی.

خب، این میشه شخصیت به علاوه‌ی پیامد به علاوه‌ی شخصیت منهای پیامد منهای. خب. و اینجوریه که داریم به ساختار عمیق می‌رسیم.

بنابراین، پیامد به شما انگیزه می‌دهد که این کار را برای خوشحال کردن پدرتان انجام دهید. پسر احمقی نباشید زیرا به مادرتان آسیب می‌رساند. بنابراین اینگونه است که انگیزه را به شکلی عمیق‌تر و ساختاری‌تر به دست می‌آوریم.

بگذارید مثال دیگری بزنم تا روش‌شناسی را روشن کنم. در باب ۱۱، آیه ۱۵، موضوع، کسی است که برای دیگری امنیت قائل می‌شود. بنابراین این یک عمل است که منفی است.

وثیقه نگذارید. به کسی پول قرض ندهید، می‌دانید، فقط به صورت تصادفی. کسی که برای نظر دیگری وثیقه می‌گذارد، مطمئناً از عواقب منفی آن رنج خواهد برد.

بنابراین برای عمل منفی، پیامد منفی یا عمل منفی کسی وثیقه نگذارید. وثیقه نگذارید زیرا متحمل ضرر خواهید شد - پیامد منفی. هر کسی که از دست دادن و تعهد دادن امتناع ورزد، و اگر کسی این کار را نکند مثلاً برود و به مردم قرض بدهد و کارهایی از این قبیل، کار بیهوده‌ای انجام دهد، هر کسی که از دست دادن امتناع ورزد، این یک عمل مثبت است.

او امتناع می‌کند. او این کار را انجام نمی‌دهد که ایمن باشد و پیامد مثبتی داشته باشد. بنابراین عمل مثبت منجر به پیامدهای مثبت و عمل منفی منجر به پیامدهای منفی می‌شود.

و خب، شروع می‌کنیم. حالا داریم به ساختار عمیق می‌رسیم. و خب، هشت تا از این ساختارهای عمیق وجود دارد و باید از میانشان عبور کرد و من در حین بررسی، برای هر کدام مثالی می‌زنم.

بنابراین، همانطور که با فصل‌های ۱۰ تا ۱۵ کار کردیم و پیش رفتیم، متوجه شدیم که اساساً هشت دسته از این ساختارهای عمیق وجود دارد. همانطور که قبلاً گفتیم، یکی از آنها پیامد شخصیت است، پیامد شخصیت می‌تواند یک شخصیت مثبت، پیامد مثبت باشد، می‌تواند یک شخصیت منفی، پیامد منفی باشد اما پیامد مثبت شخصیت، آن ارتباط است. ۱۵۲ نوع از این نوع انگیزه وجود دارد که در آنها شخصیت یک طرفه است و پیامد نتیجه آن است.

مورد از اینها وجود دارد. و بنابراین، برای مثال، در امثال باب ۱۰، آیه ۲ب، امثال ۱۰، ۲ب، می‌گوید ۱۵۲ اما عدالت، اما عدالت، شخصیت مثبت، عدالت از مرگ رهایی می‌بخشد، از مرگ به عنوان یک پیامد مثبت رهایی می‌بخشد، شخصیت مثبت، عدالت از مرگ رهایی می‌بخشد، پیامد مثبت، پیامد شخصیت. ۱۵۲ مورد از اینها در باب‌های ۱۰ تا ۱۵ وجود دارد.

. حالا، عمل شخصیت. عمل شخصیت. خردمندان دانش را ذخیره می‌کنند.

خردمند، این یک شخصیت است، یک فرد خردمند. یک فرد خردمند، چه می‌کند؟ یا چه می‌کند؟ اندوختن دانش. بنابراین، خردمند دانش می‌اندوزد.

خب، خب، بازیگری شخصیت. پس، اگر عاقل باشید، این نوع فعالیت‌ها را انجام خواهید داد. قرار است دانش اندوخته کنید.

پس این شخصیت-عمل است. و ۷۰ مورد از آنها در امثال باب ۱۰ و بعد از آن وجود دارد. بنابراین آن شخصیت-پیامد ۱۵۲ است.

کنش-شخصیت ۷۰ تا از اونهاست که تقریباً نصف اونهاست. ارزیابی شخصیت. این یکی از ارزیابی‌های شخصیت.

زبان پارسایان، نقره‌ی برگزیده است. بنابراین، اینجا شخصیت، زبان پارسایان، شخصیت، زبان پارسایان، ارزیابی را داریم. ارزیابی، نقره‌ی برگزیده است.

و این به شما نشان می‌دهد که شما اساساً می‌خواهید برای زبان صالحان ارزش قائل شوید. پس این زبان صالحان است. بسیار خب.

مثل نقره‌ی انتخابی می‌مونه. و همینطور، ارزیابی شخصیت. خب، ما ۱۵۲ بار پیامد شخصیتی داشتیم.

این یه مسئله‌ی مهمه. کنش شخصیت. شخصیت این نوع کنش رو انجام می‌ده، اون رو برمی‌انگیزه

و بعد ارزیابی شخصیت. شما می‌خواهید زبان درستکاری داشته باشید چون مثل نقره‌ی برگزیده است. حالا ما همچنین پیامد اعمال را داریم و پیامد اعمال، کسی است که به دستورالعمل‌ها گوش می‌دهد

این عمل است. هر کسی که به دستورالعمل‌ها گوش دهد، این یک عمل است، در مسیر زندگی قرار دارد. بنابراین این بخشی از انگیزه پشت آن را به شما می‌گوید

شما می‌خواهید در مسیر زندگی قرار بگیرید، اعمال نیک انجام دهید. بسیار خوب. پیامد عمل، هر کسی که به دستورالعمل‌ها گوش دهد، اگر به دستورالعمل‌ها گوش دهید، در مسیر زندگی هستید

خب، این بخش «کنش-نتیجه» است. حدود ۶۳ تا از این‌ها در این بخش وجود دارد. راستی، بخش «ارزیابی شخصیت»، فقط ۱۶ تا از آن‌ها بود

پیامد کالا. پیامد کالا از میوه دهانش خواهد بود. یک مرد آنچه را که خوب است می‌خورد یا یک شخص آنچه را که خوب است می‌خورد

بنابراین، از میوه دهان، از میوه دهان، انسان آنچه را که خوب است می‌خورد. بسیار خوب. پس اینجا شما یک کالا دارید و سپس پیامد آن

میوه دهان انسان. آنگاه انسان آنچه را که خوب است می‌خورد. و این در امثال باب ۱۰، آیه ۱۵، یا ببخشید امثال ۱۳، آیه ۲ آمده است. ارزیابی مورد

بنابراین، شما با مفهوم پیامد-کالا، میوه دهان، مواجه هستید، فرد آنچه را که خوب است می‌خورد. ارزیابی کالا. ثروت یک مرد ثروتمند، شهری مستحکم است

این مثبت است. ثروت یک مرد ثروتمند، شهری مستحکم است. بنابراین، این یک مورد مثبت، ارزیابی مثبت است.

سپس ارزیابی عملی وجود دارد. ارزیابی عملی به این معنی است که هر کسی که عاشق نظم و انضباط است دانش را نیز دوست دارد. هر کسی که عاشق نظم و انضباط است، عمل می‌کند، و سپس ارزیابی، دانش را دوست دارد

و در نهایت، ظاهر و واقعیت وجود دارد. فقط ۱۳ مورد از آنها وجود دارد که مربوط به ارزیابی عمل است

و سپس ظاهر-واقعیت وجود دارد. فقط چهار مورد از اینها وجود دارد. یکی، امثال ۱۳:۷. یکی وانمود می‌کند که ثروتمند است، در حالی که هیچ چیز نیست. دیگری وانمود می‌کند که فقیر است

با این حال او ثروت زیادی دارد. و بنابراین اساساً ظاهر می‌تواند فریبنده باشد. ظاهر و واقعیت ممکن است دو چیز متفاوت باشند

و بنابراین اینها نوعی از دسته‌های عمیق چیزهایی هستند که وجود دارند. حالا، کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که فقط به نکته‌ای اینجا توجه کنم. کخ و فون راد و بسیاری، برخی از این محققان عهد عتیق، اساساً گفته‌اند که هسته اصلی ادبیات جملات ضرب‌المثلی، پیامد عمل است

کنش-پیامد، ساختاری عمیق است که زیربنای بسیاری از ضرب‌المثل‌ها، کنش-پیامد، را تشکیل می‌دهد. و اگرچه این درست است، اما تنها ۶۲ مورد از این کنش-پیامدها وجود دارد. ۱۵۲ مورد از آنها شخصیت-پیامدها بودند.

بنابراین، چیزی که من به شما پیشنهاد می‌کنم این است که عمل-پیامد، هسته اصلی نیست، همانطور که کخ و فون راد، برخی از این بازیگران بزرگ، همگی می‌گویند عمل-پیامد ریشه بخش زیادی از کتاب امثال است. و من می‌گویم، نه، دو برابر آن، دو برابر آن، پیامد شخصیت است. بنابراین، به نظر می‌رسد که پیامد شخصیت بیشتر از پیامد عمل مورد توجه است.

حالا، هر دوی آنها آنجا هستند، و بنابراین نمی‌خواهم پیامد عمل را کم‌اهمیت جلوه دهم و بگویم بی‌اهمیت است. نه، اینطور نیست. در ۶۲ است.

اما مورد دیگر، شخصیت-پیامد، ۱۵۲ است. بنابراین، فکر می‌کنم باید تأکید کنیم. تأکید در امثال، منظور من این است که لزوماً روی اعمال خاصی نیست.

این در مورد آن موارد است، اما بیشتر در مورد پیامدهای شخصیتی است. بنابراین، اهمیت، اهمیت پیوند شخصیت یا اعمال با پیامد برای جوانان خردمند چیست. چه چیزی یک جوان را خردمند می‌کند؟ آنها می‌توانند ارتباط بین اعمال و شخصیت خود و پیامدهایی که در پی دارد را ببینند.

حالا، مشکل فرهنگ ما چیست؟ فرهنگ ما طوری است که می‌گوید اعمال یا شخصیت واقعاً مهم نیستند چون در هر صورت همه چیز یکسان پیش می‌رود. همه جایزه می‌گیرند. فرقی نمی‌کند که موفق شوید یا کارهایی انجام دهید که به شیوه‌ای مثبت برای شخصیت شما مفید باشند.

همه یک جایزه می‌گیرند. و با انجام این کار، انگیزه اعمال مثبت و شخصیت مثبت از بین می‌رود. بنابراین فرهنگ ما اساساً با یک زوال اخلاقی روبرو است، عمدتاً به این دلیل که ما هسته اصلی خرد را تضعیف کرده‌ایم، اینکه شخصیت و پیامدها از یکدیگر پیروی می‌کنند، و عمل و پیامدها از یکدیگر پیروی می‌کنند.

در فرهنگ ما، شما نقش بازی می‌کنید و می‌توانید کارهای خیلی بدی انجام دهید. من همین الان مردی را دیدم که با تبر وارد مک‌دونالد در شهر نیویورک شد. ظرف سه ساعت که آزاد شد، آن مرد با تبر به چیزها می‌کوبید و مردم آنجا را وحشت‌زده می‌کرد.

منظورم این است که دنبال چیزها رفتن، همه چیز را متلاشی کردن. و ظرف سه ساعت، آن یارو دوباره به خیابان برگشت. و خب، شما می‌گویید، یک دقیقه صبر کنید، او این کارهای واقعاً بد را انجام داده، و با این حال هیچ عواقبی ندارد.

بنابراین، او اساساً، برو بیرون و دوباره این کار را انجام بده. هیچ عواقبی وجود ندارد. تو فقط می‌توانی خودت را به هر شکلی که می‌خواهی ابراز کنی.

یک فرد خردمند اینگونه نیست. یک فرد خردمند می‌گوید اعمال با عواقب به هم مرتبط هستند. شخصیت حتی بیشتر از آن.

شخصیت به هم مرتبط است. بنابراین، بنابراین، باید مراقب باشید. این چیزی است که یک فرد خردمند را می‌سازد.

یک کودک عاقل قادر است این ارتباط را بین اعمال و شخصیت خود و پیامدهای آن برقرار کند. بنابراین بچه‌های عاقل این نوع چیزها را می‌دانند. حالا، من از یک مثال استفاده می‌کنم، فقط یک داستان تعریف می‌کنم، و بعداً به این مثال برمی‌گردیم.

وقتی جوان بودم، در کنار رودخانه نیاگارا بزرگ شدم. در جایی به نام گرند آیلند زندگی می‌کردم. دریاچه ایری یکی از دریاچه‌های بزرگ، از این جزیره پایین می‌آید و قبل از اینکه به آبشار نیاگارا بریزد، از اطراف این جزیره به دو نیم تقسیم می‌شود.

خب، آبشار نیاگارا، همه می‌آیند و آبشار نیاگارا را می‌بینند، اما آب از دریاچه ایری بیرون می‌آید، گرند آیلند را دور می‌زند، جایی که من زندگی می‌کردم، و سپس از روی آبشار می‌گذرد. پلی هست که به گرند آیلند می‌آید پل جنوبی، و پل شمالی از آن طرف می‌رود. خب، رودخانه بود، من در رودخانه نیاگارا بزرگ شدم و همه جا شنا می‌کردم.

و خب، وقتی بچه بودیم، من و برادرم و رمس، بهترین دوستانمان، از طاق‌های زیر پل می‌پریدیم. تقریباً مطمئنم که این کار غیرقانونی بود، اما ما از انجامش خیلی لذت می‌بردیم. خب، چه چیزی ما را به انجام این کار ترغیب می‌کرد؟ خب، ما بیرون می‌رفتیم و شما از یکی از طاق‌های زیر پل می‌پریدید، به داخل آب می‌پریدید، و واقعاً سرگرم‌کننده بود.

می‌توانید هر ارتفاعی را که می‌خواهید انتخاب کنید. اگر می‌خواستید ۲۰، ۳۰ فوت بپرید، مشکلی نیست. اگر می‌خواستید ۸۰ فوت بپرید، می‌توانید این کار را هم انجام دهید.

اما مشکل قایق ۸۰ فوتی این بود که وسط رودخانه بود و شما باید تا ساحل شنا می‌کردید. بعد اتفاق که می‌افتاد این بود که وقتی ۲۰ یا ۳۰ فوت می‌پریدید، به آب می‌رسیدید، باید بلند می‌شدید و خیلی سریع شنا می‌کردید، چون جریان آب به سمت آبشار نیاگارا می‌رفت، بدیهی است. و بنابراین، آب به سمت آبشار نیاگارا می‌رفت، شما باید بلند می‌شدید و سریع‌تر از جریان آب شنا می‌کردید تا دوباره روی ستون‌ها بایستید، تا بتوانید دوباره بالا بروید و سپس یک پرش دیگر انجام دهید. اما باید می‌توانستید به آب بزنید، بلند شوید، با تمام سرعت شنا کنید، به جلوی ستون‌ها برسید و دوباره بالا بروید.

خب، ما یک بچه داشتیم که خیلی خوب نبود. او شنا کردن را خیلی خوب بلد نبود. بنابراین، او در آب می‌پرد، و بعد بالا می‌آید، و انگار، وای، دارد اطراف را نگاه می‌کند.

وقتی دارد اطراف را نگاه می‌کند، جریان آب او را به پایین دست می‌برد، و این یارو باید تمام راه را تا ساحل شنا کند، و انگار دیگر نمی‌تواند بپرد، و همه فقط برایش دست تکان می‌دهند. هی، رفیق، چرا سریع شنا نکردی تا دوباره روی ستون‌ها بایستی؟ خب، پس فرصتش را از دست داد و از این جور چیزها. خب، ما هم وقتی بچه کوچک بودیم این کار را می‌کردیم.

چرا ما انگیزه داشتیم که این کار را انجام دهیم؟ خب، جوانان، خوش بگذرانید. و بنابراین، ما انگیزه داشتیم چون پریدن 6 تا 10 متری در هوا و برخورد با آب و سپس چالش شنا کردن سریع و دوباره قرار گرفتن در جلوی ستون‌ها، لذت‌بخش بود. خیلی لذت‌بخش بود، بنابراین ما به این دلایل این کار را انجام دادیم.

اما ما انگیزه داشتیم که این کار را انجام دهیم. به آن برمی‌گردیم، اما فقط می‌گوییم که عواقب خاصی وجود دارد. و بنابراین، وقتی آن بچه برخورد کرد، و با خودش فکر کرد، اوه، حالا چه کار کنم؟ او متوجه نشد که

باید شنا کنی، بالا بیایی، و باید فوراً شروع به شنا کردن کنی، در غیر این صورت، در پایین دست رودخانه هستی.

و بنابراین، او مجبور شد تمام راه را تا ساحل شنا کند. بنابراین، عواقبی برای او وجود داشت و هیچ کس نمی‌توانست به او کمک کند. منظورم این است که او مجبور شد تا ساحل شنا کند.

و بنابراین، عواقبی وجود داشت. یا کار را درست انجام می‌دادید و دوباره بلند می‌شدید، یا اشتباه می‌کردید و مجبور می‌شدید تمام راه را تا ساحل شنا کنید. بنابراین، عواقبی وجود دارد، خوب، عمل و نتیجه.

حالا، انگیزه و موازی‌سازی متضاد. نکته جالب، و اثر پل استول هم به این نکته اشاره می‌کند، یک نظریه وعده یا انتظار وجود دارد، من ظرفیت‌های انتظاری را بیشتر از ظرفیت‌های بازدارنده در امثال دوست دارم. و این با نظریه انگیزشی اساساً رویکرد یا جاذبه و اجتناب هماهنگ است.

بنابراین، جذب و اجتناب، دو انگیزه هستند. انگیزه شما برای جذب به آن و انگیزه شما برای اجتناب از آن. جذب، انگیزه و انگیزه اجتناب.

جاذبه مثبت، دوری منفی. خوب، پس اینجا نوعی دوگانگی وجود دارد. چرا حکیمان در تولید ادبیات حکمت باید چنین ترجیحی برای توازی متضاد نشان دهند؟ ۹۰٪ امثال در فصل‌های ۱۰ تا ۱۵ توازی متضاد هستند.

A4، حالا، موازی‌سازی متضاد چیست؟ در قدیم، ما تدریس می‌کردیم که سه نوع موازی‌سازی وجود دارد اساساً موازی‌سازی مترادف داشت، که در آن دو سطر داشتید، به آنها دو نقطه می‌گویند، دو نقطه به معنی دو یا دو سطر، دو خط، دو نقطه، دو سطر شعر. و آن دو سطر که به دیگری مربوط بودند، موازی‌سازی مطابقت دارد، یا متضاد هستند، به این معنی که به جای اینکه در یک C با C و B با B، A با A، مترادف، جهت حرکت کنند و موازی‌سازی مترادف باشند، این یکی آن را برمی‌گرداند و می‌گوید، این درست است، اما. و سپس دیگری آن را به عقب برمی‌گرداند و متضاد می‌کند.

بنابراین، یک تضاد بین این دو وجود دارد. و سپس دیگری ترکیبی بود. آن زمانی بود که کار نمی‌کرد.

و بعد، کوگل، روش‌های جدیدتری برای بررسی آن وجود داشته است، و من از آنها نیز به خوبی آگاه هستم. و یک حوزه کامل از شعر عبری وجود دارد که من عاشق آن هستم، اما اینجا جای صحبت در مورد آن نیست، مگر شاید فقط برای معرفی آن در اینجا در موازی‌سازی متضاد. بنابراین، شما موازی‌سازی متضاد را دارید.

a wise son, positive, gives joy, B, that's there's verb, gives joy, B, plus that's a plus, to a father, C, to a father. بنابراین، a wise son, A, gives joy, B, to a father, C. همه آنها مثبت هستند.

حالا سطر بعدی چی می‌گه؟ سطر بعدی می‌گه، یه پسر احمق، این دقیقاً برعکس یه پسر عاقله، یه پسر احمق. خوب، یه پسر احمق، که منفی الف هست، غم می‌ده، که منفی ب هست، غم می‌ده، برعکس شادی می‌ده. قراره به پدرش شادی بده، به مادرش غم بده، که یه منفیه، و به مادرش.

حالا، پدر و مادر، فکر نمی‌کنم قرار باشد در تضاد با هم باشند. اینها مکمل هم هستند، مادر و پدر. می‌توان گفت، والدین.

اما به هر حال، یکی پدر است، یکی مادر، بنابراین این به نوعی مکمل هم هستند، پدر و مادر والدین یکدیگرند. بنابراین این یک تضاد خواهد بود. یک پسر عاقل برای پدر شادی می‌آورد، یک پسر احمق برای مادرش مایه‌ی اندوه است.

الف، ب، ج، مثبت، الف منفی، ب منفی، ج منفی. یا الف، ب، ج، ج منفی نیست، اینها مکمل هم هستند پدر و مادر، والدین. بنابراین اساساً، این توضیح می‌دهد که چگونه شخصیت فرزندان بر والدین تأثیر می‌گذارد، اینطور نیست؟ بله، همینطور است.

اگر کسی بچه داشته باشد. به هر حال، شما متوجه هستید که اتفاقاتی که برای بچه‌ها می‌افتد، هم از نظر شادی و هم از نظر غم، والدین را تحت تأثیر قرار می‌دهد. حال، مزمور ۱:۶ یک مزمور حکمت‌آمیز است.

نمی‌خواهم وارد بحث در مورد اینکه مزمور حکمت چیست، بشوم. اما این مزمور ۱:۶ است، مزمور ۱ خوشا به حال کسی که در راه شورا گام برمی‌دارد، و به باب اول می‌رود. و سپس آیه آخر این را می‌گوید، زیرا خداوند می‌داند، قطعاً، خداوند راه عادلان را می‌داند، اما راه شیران هلاک خواهد شد.

را می‌داند، اما راه B، راه درستکاران A، خداوند راه درستکاران را می‌داند. بنابراین، این خداوند است که منفی دارید A، منفی B، مثبت B، مثبت A، بنابراین حالا شما یک A، نابود خواهد شد B، بدکاران است. همانطور که در جلسه دیگری که انجام دادیم یاد گرفتیم، به آن کیاسم A، B، A، بنابراین، این A، B، است. بنابراین X یونانی است، همانطور که بعضی‌ها می‌گویند، شبیه chi یا xi می‌گویند، زیرا شبیه ایجاد می‌شود. به هر حال، نکته X یا یک چیز ki ها را به هم وصل کنید، یک B ها A و اگر A، B، سپس این است که این یک مزمور حکمت است، و در اینجا یک توازی متضاد دیگر وجود دارد، دو خط موازی که در جهت مخالف حرکت می‌کنند.

بنابراین، توازی متضاد، یک ساختار روان‌زبان‌شناختی پی‌نقص برای دو برابر کردن قدرت انگیزشی جملات با ترکیب، به معنای افزایشی، رویکرد، رویکرد خوب یا جاذبه، و اجتناب، یا رفتن به راه دیگر، فراهم می‌کند. حال، نکته جالب این است که اگر این را به کاری که مارک اسنید انجام داده است، ربط دهید، او سپس خاطرنشان می‌کند که خارج از کتاب امثال، امثالی در عهد عتیق وجود دارند که همین‌طوری مطرح می‌شوند امثال تصادفی اینجا و آنجا، و می‌گوید این یک ضرب‌المثل است، و سپس آن را نقل می‌کند. اما آن امثال تک‌جمله‌ای هستند.

آنها در تضاد با هم یا در تضاد با هم نیستند. یک پسر عاقل برای پدر شادی می‌آورد، یک پسر نادان برای مادرش غم و اندوه. آنها جملات قصار هستند.

آنها تک خطی هستند و نه دو خطی. و بنابراین، برای مثال، دل در مطالعه اخیر خود در مورد ادبیات حکمت کتاب مقدس، کتابی درخشان در صفحه ۸۵، به این نکته اشاره می‌کند. اساساً، داوود، شائول را نجات می‌دهد.

او به غار رفت و داوود او را نجات داد، او را نکشت و از این جور چیزها. و در اول سموئیل ۲۴:۱۳ از غار بیرون می‌آید. و بعد این را می‌گوید، همانطور که ضرب‌المثل قدیمی می‌گوید، نقل قول کنید، و حالا این یک ضرب‌المثل است.

آیا قرار است متضاد باشد؟ به کتاب امثال نگاه می‌کنیم. بیشتر آنها متضاد هستند. آنها دو سطر هستند که در جهت مخالف هم قرار دارند.

اینجا اینطور نیست. این یک جمله‌ی کوتاه است. شرارت از شریر زاده می‌شود.

همین. از شریر، شرارت بیرون می‌آید. کوتاه، شور، و این را قدیمی‌ها می‌دانند.

این یه چیز سنتیه. و خب، اینجا جاییه که می‌گیم شر از شرارت میاد. یه جمله‌ی کوتاه.

یا اگر به داوران، فصل ۸، آیه ۲۱، مراجعه کنید، جدعون، این را در مورد قاضی جدعون می‌بینید، به عنوان یک مرد، قدرتش نیز چنین است. به عنوان یک مرد، ضرب المثل‌ی است که می‌گوید، به عنوان یک مرد، قدرتش نیز چنین است. بوم.

همین. دو خط وجود ندارد. یک خط است.

بنابراین، کاتبان ممکن است سطر دومی به این ضرب‌المثل‌ها اضافه کرده باشند و سپس آنها را در کتاب امثال، که بیشترش همین‌ها است، قرار داده باشند. این شاعرانه است. این شاعرانه است.

این فقط یک ضرب‌المثل تک‌جمله‌ای نیست. شاعرانه است. بنابراین، در مصرع دوم این تناقض موازی را می‌بینید.

و همانطور که گفتیم، حدود ۷۰٪ از ضرب‌المثل‌ها از این نوع ساختار متضاد اجتناب از جاذبه هستند. و بنابراین، این به ما کمک می‌کند تا بفهمیم چرا اینقدر توازی‌های متضاد در امثال ۱۰ تا ۱۵ وجود دارد. به این دلیل است، احتمالاً به دلیل همین انگیزه.

انگیزه، جاذبه است. چرا یک پسر برای پدر شادی می‌آورد. و اجتناب. غم یک پسر نادان برای مادرش. و بنابراین، شما در واقع قدرت را دو برابر می‌کنید. دو برابر کردن جاذبه، مانند آن پسر خردمند بودن است.

بنابراین، شما برای پدر یا والدینتان شادی به ارمغان می‌آورید. و از طرف دیگر، به طور منفی، می‌دانید، پسر، احمقی نباشید زیرا به والدینتان آسیب خواهید رساند. بنابراین، مطالعات انگیزشی همچنین شروع فعالیت شدت، جهت و تداوم رفتار را مطالعه می‌کنند.

این فراتر از انگیزه لذت و درد است. خب. و به رانندگی و عادات مربوط می‌شود.

عادت‌ها. شما انگیزه دارید و یک عادت را در خود پرورش می‌دهید و آن تبدیل به یک انگیزه می‌شود. ارزش و تجربه.

انتظار. شما یک انگیزه دارید. به عبارت دیگر، شما یک فعالیت خاص را انجام می‌دهید.

شما انگیزه دارید. انگیزه برای انجام این کار چیست؟ خب. خب، اگر کسی به من بگوید، باشه، از پل گرند. آیلند خود را به پایین پرت خواهی کرد.

برای پریدن از ارتفاع ۸۰ فوتی بهت یه دلار میدم. باشه. وقتی اون بزرگه اومد اون بیرون، بهت میدم، برای پریدن از اون بهت یه دلار میدم.

و شما می‌گویید یک دلار. و من از روی آن می‌پریم پایین و وسط رودخانه نیاگارا، آبشار نیاگارا هستم. از آنجا می‌توانم آن را ببینم.

از آنجا می‌توانم آبشار را ببینم. به آب می‌خورم و نمی‌توانم تا جلوی توده‌ی سنگ شنا کنم. باید از وسط رودخانه تا ساحل، که حدود نیم مایل است، شنا کنم.

و بعدش من رو زمین می‌زنند. جریان منو زمین می‌زنه. یه ذره هم میارزه؟ اون ذره ای هم نمیارزه.

من که حاضر نیستم برای یک دلار از اون بالا پریم پایین. اما اگه کسی بیاد پیشم و بگه، هی لبران، جرئت داری از اون پایین پری پایین، بهت یک میلیون دلار میدم.

به آن نگاه می‌کردم و می‌گفتم، هوم، انگیزه به اندازه کافی بزرگ است. من آنجا می‌پریم. فکر می‌کنم می‌توانم تا ساحل شنا کنم.

من اون یه میلیون دلار رو برمی‌دارم و ازش پایین می‌پریم. حالا باید مطمئن بشی که درست می‌زنی و باید سریع بیای بالا و با تمام سرعت به اون ساحل برسی تا نخواد از دستش بدی و به سمت آبشار سقوط کنی. اما ارزش یه میلیون دلار رو داره.

من این را امتحان می‌کردم. دیگر نه. احتمالاً الان به سختی می‌توانم شنا کنم.

اما به هر حال، وقتی بچه بودید. بنابراین، انگیزه، اندازه انگیزه‌ها، انواع انگیزه‌هایی که به فرزندانتان می‌دهید. یکی از فرزندان من پسر جوانی بود و من تمام این کارهای کامپیوتری را انجام می‌دادم.

و خب، من در آن زمان داشتم فتوشاپ یاد می‌گرفتم. این احتمالاً اوایل دهه ۹۰، ۱۹۹۰ بود. خب، من یک کتاب قطور داشتم.

من همیشه این کتاب‌های هزار صفحه‌ای را در فتوشاپ می‌گیرم و بعد کتاب را می‌خوانم و بعد می‌توانم فتوشاپ کار کنم. و خب، پسرم واقعاً به بعضی از مطالب علاقه‌مند بود. بنابراین، گفتم، می‌دانید، من ده دلار به شما می‌دهم تا کتاب را بخوانید.

خب، او یک جورهایی بچه‌ی حریصی بود. و من می‌دانستم که ده دلار را که بگیرد، برمی‌گردد. کل کتاب را می‌خواند. و حالا او در فتوشاپ هم یک جادوگر است.

و در واقع به من کمک کرد تا چیزی به نام «گم شدن در اورشلیم» را توسعه دهم، یک سی‌دی رام که آن را سرهم کردم تا بتوانید در خیابان‌های اورشلیم قدم بزنید. این قبل از گوگل است. می‌دانید، امروز استریت ویو است. همه به آن علاقه‌مند هستند. اما این قبل از آن است. من این کار را در اواخر دهه ۹۰ انجام دادم.

زک به من کمک کرد چون فتوشاپ بلد بود چون کتاب‌ها و این جور چیزها را خوانده بود. اما بچه‌های مختلف، متفاوتند. و بنابراین، من یک پسر دیگر هم داشتم.

من به او ده دلار دادم تا کتاب را بخواند و اصلاً او را نگران نکرد. برای تحریک او به چیز دیگری نیاز بود. بنابراین انگیزه‌های مختلف، بچه‌های مختلف را تحریک می‌کند.

و شما باید از شخصیت کودک آگاه باشید تا بدانید چه نوع انگیزه‌ای آن را تحریک می‌کند.

پدرم این را می‌دانست. انتشارات زوندروان ۲۲ جلد از خطبه‌های چارلز اسپورجن را منتشر کرد. هر کدام حدود ۲۰۰ یا ۳۰۰ صفحه بودند. و پدرم این مجموعه از خطبه‌های چارلز اسپورجن را خرید. و او وقتی بچه بودم به من گفت، و من فراموش کردم که چه می‌خواستم.

نوه‌های من الان دارند پول جمع می‌کنند تا یک سگ بخرند. و بنابراین باید برای این سگ کار کنند و خرج سگ را بدهند. اما به هر حال، پدرم به من گفت برای هر کتاب از موعظه‌های چارلز اسپورجن که می‌خوانم، دو دلار به من می‌دهند.

حقیقت این است که من نشستم و روزی یک کتاب یا یک روز در میان یک کتاب را مرور می‌کردم. و ۲۲ جلد از خطابه‌های چارلز اسپورجن را در حدود یک ماه و نیم خواندم. همه آنها را خواندم.

پدر بیچاره‌ام ورشکسته بود. و او ۴۴ دلار به من داد تا آن چیزها را بخوانم. و اتفاقاً، فکر می‌کنم انجام این کار توسط او و خواندن آن خطبه‌های چارلز اسپورجن در زمانی که احتمالاً ۱۴ یا ۱۵ سال داشتم، باعث شد کلام خدا به شکلی منحصر به فرد در ذهنم نقش ببندد. احتمالاً این زمینه‌ساز کاری است که الان انجام می‌دهم.

به هر حال، شما هرگز نمی‌دانید که همه این چیزها چطور پیش خواهد رفت. اما در مورد انگیزه‌ها، شما باید با انگیزه‌ها و از این قبیل چیزها کار کنید.

خب، کتاب امثال، اگرچه انگیزه‌ها و چیزهایی از این قبیل را مطرح می‌کند، اما سلسله مراتب نیازهای مازلو را انکار نمی‌کند. و بنابراین گاهی اوقات امثال نه تنها در مورد این چیزهای آسمانی والا صحبت می‌کنند، بلکه فقط در مورد گرسنگی ساده، گرسنگی ساده در سطح پایین و از این قبیل چیزها صحبت می‌کنند. مردم گرسنه می‌شوند.

خداوند نمی‌گذارد که صالحان گرسنه بمانند. خداوند نمی‌گذارد که صالحان گرسنه بمانند. می‌دانید، گرسنه بیرون بروید، صالح باشید.

خداوند نمی‌گذارد صالحان گرسنه بمانند، اما هوس شیران را خنثی می‌کند. دوباره، می‌توانید ببینید که خداوند نمی‌گذارد صالحان گرسنه بمانند، اما هوس شیران را خنثی می‌کند. بنابراین، این یک توازی متضاد بین این دو جمله است.

پس، گرسنگی، آسیب، آسیب، امثال فصل ۱۰، آیه ۲۹، راه خداوند برای بی‌عیب و نقصان دژ است، اما برای بدکاران هلاکت. بگذارید دوباره این کار را بکنم. امثال ۱۰.۲۹، راه خداوند برای بی‌عیب و نقصان دژ است. اما برای بدکاران هلاکت.

و بنابراین، شما این آسیب را آنجا می‌بینید. شما نمی‌خواهید شرور باشید، زیرا در آن صورت، وای، می‌دانید. در آنجا ویرانی خواهید بود. مرگ یکی دیگر از مواردی است که واقعاً بسیار مهم است.

فصل ۱۰، آیه ۲۱، امثال ۱۰.۲۱، لب‌های صالحان بسیاری را تغذیه می‌کند. لب‌های صالحان بسیاری را تغذیه می‌کند. مثبت، مثبت.

لب‌های پارسایان بسیاری را سیر می‌کند، اما نادانان از بی‌خردی می‌میرند. اما نادانان از بی‌خردی می‌میرند. بنابراین، مرگ یک انگیزه است. شما نمی‌خواهید بمیرید. این یک انگیزه بسیار بزرگ است. و بنابراین، امثال به این موضوع اشاره می‌کنند.

این نوع سطوح پایین‌تر چیزهای انگیزشی را نادیده نمی‌گیرد. بنابراین، مجموعه‌ای کامل از این منابع انگیزشی در امثال وجود دارد. ما انگیزه‌های شخصی، گرسنگی، آسیب، مرگ، همانطور که بررسی کردیم، نگرانی‌های اجتماعی را داریم.

به عبارت دیگر، دوستی‌ها و اینکه چگونه پیامدهای شخصیتی بر دوستی‌ها تأثیر می‌گذارد. و امثال ۱۴:۲۰ فقیر حتی توسط همسایه‌اش نیز مورد تنفر است. بنابراین، فقر نوعی منفی است.

بسیار خب، امثال فقر را ستایش نمی‌کند. بسیار خب، فقر منفور است. فقیر حتی توسط همسایه‌اش هم منفور است.

اما ثروتمندان دوستان زیادی دارند. و شما می‌گویید، من از این خوشم نمی‌آید. این درست است، چون من فقط یک مرد فقیر بوده‌ام، هرچند داستان من به ندرت گفته می‌شود.

و، می‌دانید، اما مرد ثروتمند دوستان زیادی دارد. شما می‌گویید، می‌دانید، این درست نیست. اما بعد با یک آهنگ دیگر پاسخ می‌دهید، این دقیقاً همان چیزی است که هست. این دقیقاً همان چیزی است که هست. و اگر کسی در این اطراف بوده باشد، می‌دانید که آن شخص فقیر حتی توسط همسایه‌اش هم دوست ندارد. اما یک شخص ثروتمند دوستان زیادی دارد.

آبرو و شرم، مجموعه بزرگ دیگری از مقولات و دغدغه‌های اجتماعی هستند. جایگاه اجتماعی، منزلت اجتماعی، نعمت‌ها و نفرین‌های دیگران، نعمت‌ها و نفرین‌ها. دغدغه‌های نوع دوستانه برای دیگران.

امثال این را مطرح می‌کند. نگرانی نوع دوستانه برای دیگران. لب‌های پارسایان بسیاری را سیراب می‌کند.

امثال ۱۰:۲۱، امثال ۱۰:۲۱. لب‌های پارسایان بسیاری را سیر می‌کند. و بنابراین، شما از پارسا بودن و داشتن لب‌های پارسا سود می‌برید. پیامدهای آن، توجه نوع دوستانه به دیگران است.

همانطور که گفتیم، انگیزه‌های الهیاتی نیز وجود دارد، هر که در روشنائی گام برمی‌دارد، از خداوند می‌ترسد. ترس از خداوند یک انگیزه است. ترس مثبت، یک انگیزه الهیاتی است.

هر که در راه درست گام برمی‌دارد، از خداوند می‌ترسد، اما در راه‌های خود کج‌راه است و او را تحقیر می‌کند. پس، بسیار خب. پس انواع مختلفی از چیزها در آنجا وجود دارد.

حال، انگیزه نهایی در امثال، زندگی و مرگ است. و دوباره می‌توانید ببینید، زندگی به معنای مثبت، مرگ به معنای منفی. بنابراین، با این ساختار متضاد، این دو برابر شدن انگیزه را دریافت می‌کنید.

بنابراین، برای مثال، در امثال باب هشتم، آیات ۳۴ تا ۳۶، این را می‌گویید، امثال ۸، ۳۴ تا ۳۶. خوشا به حال کسی که به من گوش می‌دهد. حکمت اینجا صحبت می‌کند.

خانم حکمت سخن می گوید. خوشا به حال کسی که به من گوش می دهد، هر روز در دروازه های من منتظر است، در کنار درهای من منتظر است. زیرا هر که مرا، خانم حکمت، بیابد، حیات می یابد و از جانب خداوند مورد لطف قرار می گیرد.

حیات می یابد. توجه داشته باشید که زندگی در آنجا بزرگ است. مورد لطف خداوند قرار می گیرد.

اما هر که مرا نیابد، به خود آسیب می رساند و ضرر می رساند. هر که از من متنفر باشد، مرگ را دوست دارد. بنابراین، در اینجا انگیزه هایی که در امثال ۸:۳۴ و ۳۶ ذکر شده اند، به زندگی و مرگ اشاره دارند.

حالا، عوامل انگیزشی شناختی. عوامل انگیزشی شناختی. یک فرمول وجود دارد.

و $V = IR$ ، من در جوانی رشته ام فیزیک و در واقع مهندس برق بود. و بنابراین، فرمول ها را دوست دارم. $F = MA$.

تمام این چیزهایی که وقتی از درس C برابر است با توان دوی B و توان دوی A حاصل جمع توان دوی خواندن اسپانیایی و زبان های دیگر خسته می شوی به یادشان می افی، فرمول های حفظی ات. متاسفم.

این فقط یه جورایی مسخره ست. اما من اون موقع یه جورایی گیکی بودم. احتمالاً هنوزم هستم.

MS، و خب. TD. ضریب MS، ضریب زمان. خب INS و بعد TD و بعد MS یه فرمولی هست که میگه انگیزه برای موفقیت.

و این سختی تکلیف خواهد بود. TD. ضریب MS. انگیزه برای موفقیت.

خب، انگیزه. INS. انگیزه برای موفقیت، سختی تکلیف، و بعد انگیزه.

و شما اینها را در هم ضرب می کنید. و این اساساً پتانسیل انگیزشی و قدرت و چیزهایی از این قبیل را توصیف می کند و می توانید به نوعی وزن کنید. بنابراین، برای مثال، اگر انگیزه شما برای موفقیت یا انگیزه شما برای شکست بیشتر از انگیزه شما برای موفقیت باشد، به عبارت دیگر، فکر می کنید که شانس موفقیت وجود دارد.

بنابراین، اگر من از ارتفاع ۸۰ فوتی از روی آن پل پریم و مجبور باشم تمام مسیر تا ساحل را شنا کنم، موفقیت من تضمین شده نیست. این یک شنای طولانی است. جریان آب شما را به پایین می کشد.

نمی دانم. نمی دانم که آیا می توانستم این کار را انجام دهم یا نه. باشه. به علاوه، ضربه زدن در ارتفاع ۸۰ فوتی. پرش خوبی است. باشه.

و بنابراین انگیزه برای شکست زیاد است. انگیزه برای موفقیت کم است. احتمالاً آن موقع این کار را نخواهید کرد.

شما خواهید گفت، نه، خیلی ریسک دارد. احتمالاً میزان شکست من از میزان موفقیتم بیشتر است. بنابراین، من این کار را نخواهم کرد.

باشه. اما اگه نرخ موفقیت از نرخ شکست بیشتر باشه چی؟ خب، وقتی داری ۲۰ یا ۳۰ فوت شنا می کنی می پری تو آب، می تونی به سمت بالا شنا کنی، و می دونستی که می تونی این کار رو بکنی. و بنابراین، فکر می کنی موفقیت یعنی من می تونم این کار رو بکنم، اما نرخ شکست پایینه، مگر اینکه بیای بالا و شروع به نگاه کردن به اطراف کنی، بعد بری پایین دست.

باشه. و خب، حدس می زنم بستگی به این داره که چقدر خوب می تونید شنا کنید. و بعدش در مورد ... اونا هم یه سری مطالعات روی سختی تکلیف انجام دادن.

اگر کارها خیلی آسان شوند، اگر کارها خیلی آسان شوند، مردم را درگیر نمی کنند. مردم فکر می کنند بی اهمیت است. به عبارت دیگر، خیلی آسان است، من این را امتحان نمی کنم چون واضح است که می توانم این کار را انجام دهم.

نه - من نمی دانم، چرا باید وقتم را تلف کنم؟ بسیار خب. بنابراین، اگر سختی تکلیف، یعنی اختلاف زمانی خیلی کم باشد، مردم آن را نادیده می گیرند. از طرف دیگر، اگر سختی تکلیف خیلی زیاد باشد، آنوقت می گوئید، من آن را امتحان نمی کنم.

خب، مثلاً پریدن از روی پل، مثلاً از بالای پل روی طاقها، جایی که حدود ۶۰ متر ارتفاع دارد، احتمال اینکه به آب برخورد کنید و مثل سیمان شوید، و خودتان را به زحمت بیندازید، بنابراین نمی توانید تا ساحل شنا کنید، یعنی سختی کار خیلی زیاد است، بنابراین نمی خواهید این کار را انجام دهید. و بنابراین، سختی کار - و چیزی که آنها متوجه شده اند این است که سختی کار باید در محدوده متوسط باشد.

به عبارت دیگر، نمی تواند خیلی آسان باشد، چون نادیده گرفته می شود. نمی تواند خیلی سخت باشد، وگرنه مردم آن را امتحان نمی کنند. باید در حد وسط باشد، جایی که فکر می کنند می توانند آن را انجام دهند. بنابراین آنجا یک چالش وجود دارد.

یه چالشی هست، و فکر می کنم خیلی چیزها پشتش هست. و بعد انگیزه. چه انگیزه ای داری؟ خب، پریدن از ارتفاع ۶ یا ۹ متری خیلی لذت بخشه.

و بعد با تمام سرعتی که می توانید شنا کنید، دوباره بالا بروید و از این جور چیزها، یک چالش وجود دارد سرگرم کننده است، از این جور چیزها. اما اتفاقی که برای ما افتاد این بود که دوستم دیو ریمز از ارتفاع ۶ یا ۹ متری پرید، و ما قبلاً دقیقاً در این نقطه نپریده بودیم، و ناگهان او بالا آمد و خون در آب بالا آمد. و ما آماده می شدیم که ببریم داخل، و ناگهان خون را در آب دیدید.

ضمناً، اینجا آب شیرین رودخانه نیاگارا است. آنجا کوسه ای وجود ندارد. بنابراین، وقتی خون را می بینید، می گوئید، خب، اینجا که محل هجوم کوسه نیست.

و بنابراین، معلوم شد که ظاهراً کسی لوله ای را در آب انداخته و لوله مستقیماً گیر کرده است، و وقتی دیو ریمز به آن برخورد کرده، اساساً لوله پایش را بریده است، و بنابراین او شروع به خونریزی کرده است... به هر حال، از همه جا خون بالا می آید. پس سوال این است، خب، وقتی خون را دیدید که بالا آمد، آیا ما پریدیم؟ و پاسخ منفی است، خون به ما گفت که یک سیگنال وجود دارد، یک پیامد وجود دارد. ما آن پیامد را نمی خواستیم.

نمی خواهم آنجا ببرم، و قرار است به آن چیز هم بزنم. و خب، دیو به سمت آن چیز شنا کرد، بالا آمد، و پایش... منظورم این است که، مثل یک چاقوی تیز آن را برید، و بنابراین فهمیدیم که باید از آنجا خارج

شویم. راستش را بخواهید، آن آخرین باری بود که از آنجا پریدیم چون نمی‌دانستیم چیزهایی آن پایین هست که از آنها خبر نداریم، و ممکن است خیلی بد آسیب ببینی.

خب، به هر حال، این جور چیزها با انگیزه و این جور چیزها، و شما می‌خواین بچه‌های عاقل و از این جور چیزها تربیت کنین. خب، حکمت، جالبه. حکمت خودش رو نشون می‌ده، و شما می‌پرسین، آیا خودش رو به عنوان یه چالش نشون داده یا آزاده؟ خب، واقعاً جالبه که حکمت چطور با این بازی می‌کنه.

در باب ۹ کتاب امثال، خانم حکمت در آیات ۴ تا ۶ از باب ۹ صحبت می‌کند. او می‌گوید هر که ساده‌لوح است، اینجا بیاید. این یک پیشنهاد رایگان است. او اساساً می‌گوید هر کسی می‌تواند پیش من بیاید.

اگر ساده‌ای، اگر احمقی، این ساده‌لوح است، و تو به این ترتیب احمقی، یک ساده‌لوح، ساده‌لوح می‌تواند به اینجا بیاید. و بنابراین اساساً، به کسی که عقل ندارد، می‌گوید، بیا و نان من را بخور و شراب من را بنوش. من مخلوط کرده‌ام.

بنابراین، او اساساً دعوت می‌کند، دعوتی آشکار. او می‌گوید، بیایید داخل. این یک دعوت رایگان است.

پس خیلی آسونه. خیلی آسونه. فقط بیا تو و، هی، همین که با خانم ویزدم شام بخوری، عاقل میشی.

و بعد او این را می‌گوید. او می‌گوید، راه‌های ساده‌ات را رها کن و در راه بصیرت زندگی کن و گام بردار. بنابراین، به عبارت دیگر، بله، می‌توانی به اینجا بیایی.

غذا رایگانه. محیط فوق‌العاده‌ای داره. شما رو به خونه‌ی فوق‌العاده‌ام با هفت ستون و از این جور چیزها دعوت می‌کنم.

اما باید راه‌های ساده‌ات را ترک کنی. باید اساساً تغییر کنی. باید زندگی کنی، و باید در مسیر بینش گام برداری.

و بنابراین، شما باید راه‌های ساده‌تان را ترک کنید. حالا، ناگهان، این غیرممکن نیست، اما شما باید انتخاب‌های خاصی انجام دهید. و بنابراین، او بخش آسان را دارد، و بخش سخت را.

و او آنها را به نوعی در کنار هم قرار می‌دهد، یعنی نه خیلی آسان می‌کند و نه خیلی سخت. بنابراین، شما انگیزه‌هایی دارید. اساساً سه گزینه پیش رو دارید.

شما جاذبه و اجتناب دارید. بگذارید از این جا شروع کنم. شما جاذبه و کشش دارید، دو مورد مثبت، جاذبه و کشش.

و بنابراین، برای مثال، این موضوع بهتر از امثال در امثال ۲۲، آیات ۱ و ۴ مطرح می‌شود. نام نیک باید برگزیده شود تا ثروت کلان، و محبوبیت بهتر از نقره و طلا است. بنابراین اساساً، این می‌گوید جذابیت، جذابیت، نام نیک باید بر طلا ترجیح داده شود. و بنابراین، این مثبت خواهد بود.

یک لطف از نقره یا طلا بهتر است. و بنابراین هر دو مثبت هستند، جاذبه و کشش، تا این جوان را به سمت آن جذب کنند. اجتناب از جاذبه وجود دارد، و ما این را بارها دیده‌ایم.

یک پسر عاقل برای پدر شادی می‌آورد، جاذبه. یک پسر احمق برای مادرش غم و اندوه است، منفی. و این یک اجتناب است، بنابراین اجتناب از جاذبه.

بنابراین، شما جاذبه دارید، جاذبه در «بهتر از ضرب‌المثل‌ها» است. در مجموعه دوم جاذبه/اجتناب را دارید. و سپس اجتناب/اجتناب را دارید، و این‌ها هر دو به نوعی منع‌کننده هستند.

هر کسی که برای افزایش ثروت خود به فقرا ظلم کند یا به ثروتمندان ببخشد، تنها به فقر خواهد رسید. هر کسی که به فقرا ظلم کند، این اجتناب است. شما به خودتان آسیب می‌رسانید و خودتان فقیر خواهید شد.

بنابراین اجتناب منفی، بنابراین اجتناب/اجتناب. بنابراین، شما جاذبه/جاذبه، جاذبه/اجتناب، بسیار قدرتمند، تا منفی داشتید. شما اجتناب/اجتناب دارید، و این سه نوع گزینه در این مورد هستند.

حالا، نظریه اسناد انگیزه، روش دیگری برای بررسی انگیزه است. چرا من موفق می‌شوم؟ چرا در برخی رفتارها از حد فراتر می‌روم یا شکست می‌خورم؟ آیا توانایی است؟ به عبارت دیگر، من به آب زدم، و بلند شدم، و توانستم خیلی سریع شنا کنم، و بنابراین به تلاش رسیدم. آیا تلاش است؟ آیا من فقط تلاش کردم و موفق شدم؟ گاهی اوقات می‌توانید تلاش کنید، اما موفق نمی‌شوید.

اما آیا این تلاش است؟ آیا شانس است؟ اتفاقاً اینطور شد و حتماً شانس بوده است. سختی وظیفه. به عبارت دیگر، وظیفه خیلی آسان بود.

واضح بود که می‌توانستم این کار را انجام دهم، یا خیلی سخت بود. فکر کردن به انجام آن غیرممکن بود. در مورد همجوشی صحبت کنید.

آنها درباره همجوشی نور صحبت می‌کنند. از زمانی که من در دهه ۱۹۷۰ در دانشگاه بودم، درباره همجوشی صحبت می‌کردند، و حالا ناگهان همجوشی در حال بازگشت است. در دهه ۱۹۷۰، رویایی از آنچه که قرار بود اتفاق بیفتد، بود، اما خیلی دشوار بود.

ما فناوری لازم برای انجام این کار را نداشتیم. حالا ظاهراً آنها به مرز آن رسیده‌اند، و چه کسی می‌داند چه اتفاقی خواهد افتاد، اما دشواری کار. انجام همجوشی و استخراج انرژی از آن به روش‌های مناسب، دشواری کار واقعاً فوق‌العاده دشوار است، اما اکنون که حدود یک نسل از آن می‌گذرد، آنها کارهایی را در موقعیت‌های مختلف انجام می‌دهند.

بنابراین، وظایف، خودمحور هستند و منجر به نسبت دادن آنها به خودتان می‌شود. به عبارت دیگر، اگر کاری انجام دهید، واقعاً سخت کار کنید و آن را انجام دهید، آنگاه احساس خوبی نسبت به خودتان پیدا می‌کنید و موقعیت خود را کنترل کرده‌اید و مقداری ریسک هم وجود داشته، اما بر ریسک غلبه کرده‌اید، در حالی که برخی دیگر صرفاً وظیفه‌محور هستند. به عبارت دیگر، فقط سختی کار مطرح است، نه هیچ نسبتی به خودتان.

امثال بسیاری از وظایف را به شخصیت مربوط می‌کنند، و از این رو آنها خودخواهی را درگیر می‌کنند. برای مثال، امثال ۱۰:۵ را در نظر بگیرید. کسی که در تابستان جمع می‌کند، پسری عاقل است. کسی که در تابستان جمع می‌کند، پسری عاقل است.

و بنابراین، چیزی که شما دارید یک فعالیت و سپس یک ارزیابی است، و سپس کسی که در تابستان جمع می‌شود، در درون خود متوجه می‌شود که پسر محتاطی است. و شما می‌گویید، وای، این چیز خوبی برای یک کودک محتاط است. کسی که در فصل برداشت می‌خوابد، کودکی است که باعث شرمساری می‌شود.

خب، کسی که تنبل است، تمام روز بازی‌های ویدیویی انجام می‌دهد و افق دیدش را گسترش نمی‌دهد یا چیزی شبیه به این، باعث شرمساری خواهد شد. این باعث شرمساری خواهد شد. و بنابراین، آنها خودشان را معرفی می‌کنند و می‌گویند، هوم، من چه نوع بچه‌ای هستم؟ آیا من از آن دسته بچه‌هایی هستم که بیرون می‌روم و دنبالش می‌روم، یا کسی هستم که یک جا می‌نشیند، بازی می‌کند، همیشه تیک تاک می‌کند و سرم را به هم می‌ریزد و کارهای دیگری انجام می‌دهد که فقط من را به هم می‌ریزد و بنابراین باعث شرمساری، شرمساری برای والدینم، شرمساری برای دیگران، شرمساری برای خودم می‌شود.

و بنابراین اساساً این انتساب‌ها نحوه‌ی نگاه فرد به خودش را نشان می‌دهند. هویت شخصی فرد در این صورت شکل می‌گیرد که بچه‌ها یاد می‌گیرند بر اساس اعمال خودشان، اینکه آیا اعمالشان عاقلانه است یا احمقانه، آیا اعمالشان تنبلانه است، یا اینکه انتخاب‌هایی که می‌کنند عاقلانه، درست، خوب و کوشا هستند یا احمقانه، شرورانه، بد و تنبلانه، شروع به شناسایی خود کنند. پس درونی‌سازی خرد

بنابراین، آنچه اتفاق می‌افتد این است که حکیم سعی می‌کند این جوان را وادار کند تا به رفتارها و شخصیت خود نگاه کند و بگوید، من چه نوع شخصیتی، چه نوع اعمالی دارم انجام می‌دهم؟ چه نتایجی می‌بینم؟ و آیا... این به این معنی است که من احمق، شرور، آدم بدی یا تنبل هستم؟ یا به این معنی است که من یک هستم و سپس آنها شروع به ربط دادن این چیزها به خود به عنوان یک شخص می‌کنند و سپس هویت خود را می‌سازند، و هویت آنها بر اساس اعمالشان است. امروز می‌خواهیم هویت خود را پایه‌گذاری کنیم اگر چیزی در ذهن شماست. لازم نیست کاری انجام دهید.

شما فقط می‌گویید، من به عنوان یک صخره شناخته می‌شوم، و من یک صخره هستم، و من یک جزیره هستم. ببخشید، برمی‌گردم به آهنگ، اما شما می‌توانید تقریباً هر چیزی را امروزه به عنوان یک صخره، شناسایی کنید. و من فکر می‌کنم این حماقت عصر ما را نشان می‌دهد که در آن ضرب‌المثل‌ها می‌گویند شخصیت شما چیست؟ اعمال شما چه چیزی را نشان می‌دهد؟ اعمال شما چه چیزی را در مورد شخصیت شما نشان می‌دهد؟ بنابراین، این انتخاب‌ها منجر به انتساب شخصیت و عواقب بعدی آن می‌شود.

امثال ۱۸:۱۰، کسی که نفرت را پنهان می‌کند، لب‌های دروغگو دارد. کسی که نفرت را پنهان می‌کند، لب‌های دروغگو دارد. و کسی که تهمت می‌زند، احمق است.

هر کسی که تهمت می‌زند احمق است. به نظر می‌رسد نیمی از فرهنگ ما بر پایه تهمت بنا شده است. این چه چیزی را در مورد ما به عنوان یک فرهنگ نشان می‌دهد؟ در مورد ما چه می‌گوید؟ به هر حال، فقط چند نکته برای فکر کردن وجود دارد.

با آموزش این جملات ضرب‌المثلی، حکیم در کودک یا شخص، جوان، یک مجموعه اسنادی را در دانش‌آموز ایجاد می‌کند. بنابراین، با مرور این ضرب‌المثل‌ها، دانش‌آموز یاد می‌گیرد که چیزهایی را به خود نسبت دهد، چه خردمند باشند چه نادان، چه کوشا باشند چه تنبل، چه شرور باشند چه درستکار. و بنابراین، دانش‌آموز در این رفتار خاص شرکت می‌کند و سپس با آن همذات‌پنداری می‌کند.

خب، این باعث می‌شود که دانش‌آموز یا فرد جوان این منبع کنترل درونی را در خود ایجاد کند، این منبع کنترل درونی که باید انتخاب کند. و این انتخاب‌ها در عواقب، مثبت یا منفی، تفاوت ایجاد می‌کنند. بنابراین، دانش‌آموز یاد می‌گیرد که من اعمالی را در شخصیتم انجام می‌دهم که بر نتایج این چیزها، مثبت یا منفی، تأثیر می‌گذارد، این نتایج در زندگی من.

انتخاب‌های من مهم هستند. انتخاب‌های من مهم هستند. و این چیز بزرگی است.

بنابراین، حکیم اساساً دارد جوانش را از ایده درماندگی آموخته شده دور می کند. او دارد آنها را از درماندگی آموخته شده دور می کند. هر کاری هم بکنم، فرقی نمی کند.

من خوب خواهم بود، مهم نیست. اگر من، نه، نه، نه، نه، هم همینطور است. مهم است.

انتخاب های شما، اعمال شما تغییر ایجاد می کنند. و این تغییر ایجاد می کند. شخصیت شما، انتخاب هایی که می کنید، تغییر ایجاد می کند.

بنابراین، از درماندگی آموخته شده و همچنین واکنش سرزنش دیگران، مثلاً اینکه بگوییم، خب، من انتخاب کردم، اما واقعاً تقصیر من نبود. تقصیر شخص دیگری بود، جلوگیری می کند. نه، ضرب المثل ها می گویند، فرد جوان، تو انتخاب می کنی.

باید یه جوری سرت رو بالا بگیری و بگی، می دونی، من این انتخاب رو کردم. نتیجه اش هم مال خودمه. یه نفر هست به اسم جاکو ویلینک که پسر خیلی بهش گوش می ده. و این یارو یه عضو نیروی دریایی بود. جاکو در واقع رئیس نیروی دریایی بود. و یه بار تو یه موقعیت خیلی سخت قرار گرفت.

مطمئنم که این داستان را لو می دهم. بهتر است به تعریف کردن داستان توسط جاکو گوش دهید. اما به هر حال، او تعریف می کند که آنها در عراق درگیر یک درگیری مسلحانه بوده اند.

این مال قدیم بود. و یک اتفاق ناگوار افتاد که در نهایت آنها به سمت افراد خودشان آتش گشودند. و کسی زخمی، کشته یا هر چیز دیگری شد.

و خب، آنها داشتند بعد از آن جلسه توجیهی برگزار می کردند. و جاکو مجبور شد بلند شود و بگوید، چه اتفاقی افتاده؟ چه مشکلی پیش آمده؟ چرا ما به افراد خودمان شلیک کردیم؟ و خب، بعد جاکو بلند شد و اساساً گفت، خب، چه کسی اینجا اشتباه کرده؟ و او رهبر بود. و این افراد دیگری که داشتند اوضاع را ارزیابی می کردند، از او پرسیدند که، می دانید، ما می خواهیم ببینیم شما چگونه اوضاع را مدیریت می کنید.

خب، یکی از سرنشینان عقب گفت، خب، تقصیر من بود. رادیو از کار افتاد و هیچ ارتباطی وجود نداشت. پس، من مقصر این ماجرا هستم.

و جاکو به او نگاه می کند و می گوید، کار تو نبود. به سراغ یک نفر دیگر می رود. من این کار را کردم. من آن کار را کردم. او می گوید، نه، کار تو نبود. جاکو می گوید، من رهبر بودم. هیچ کدام از شما بچه ها نبودید. کار من بود. مسئله همین جا تمام می شود.

و بنابراین، او گفت، من همان هستم. اساساً، همه این افراد سعی دارند او را ارزیابی کنند. او می گوید من همان هستم.

من رهبر بودم. و بنابراین، من کسی هستم که باید سرزنش شود، من کسی بودم که خرابکاری کردم. چون اگر کارم را درست انجام داده بودم، این هرگز اتفاق نمی افتاد.

و علاوه بر این، من این کار را می کردم، و این کار را می کردم، و باید این کار را می کردم، و باید این کار را می کردم. و اگر آن چهار کار را آن موقع انجام می دادم، او گفت، دیگر هرگز آن اشتباه را تکرار نخواهم کرد. حالا، همه مردم آن موقع می دانستند که تقصیر چه کسی است.

واقعاً تقصیر او نبود. اما چون او یک... چطور باید بگویم... این چیزی است که... ببخشید که از اصطلاح جنسیتی استفاده می‌کنم، اما او ایستاد و مرد بود و تقصیر را به گردن گرفت. او تقصیر را گردن کس دیگری نینداخت یا کسی را که زیر او بود، زیر اتوبوس نینداخت.

او بلند شد و خودش تقصیر را به گردن گرفت. این کار باعث شد همه کسانی که حالا حاضر بودند برایش بمیرند به او احترام بگذارند. و بعد کسانی که او را ارزیابی می‌کردند گفتند، خدای من، این مرد صادق است.

این در روزگار ما و از این جور چیزها چیز خیلی خوبی است. ضمناً، تحلیل او از این موضوع دقیقاً همان چیزی است که اشتباه پیش رفت، و او دقیقاً می‌داند چگونه آن را درست کند. چه کسی بهتر از ما می‌توانست، و او را در رهبری باقی گذاشتند.

کاش امروز هم رهبرانی مثل آنها داشتیم. اما به هر حال، تنها چیزی که می‌گوییم این است که درماندگی را یاد بگیریم و دیگران را سرزنش نکنیم. این فرد خردمند سعی دارد به جوان بگوید که تو انتخاب می‌کنی و عواقبش را هم خودت به عهده می‌گیری.

دیگران را سرزنش نکن. فکر نکن که درمانده هستی. انتخاب‌های تو مهم هستند.

و خب، این جور چیزها. حالا، جنبه‌ی دیگری از این روانشناسی انگیزشی، انگیزه‌ی بیرونی و درونی است. انگیزه‌ی بیرونی زمانی است که، مثلاً، پدرم به من پول می‌داد تا آن ۲۲ کتاب درباره‌ی چارلز اسپورجن را بخوانم.

خب، به این می‌گن انگیزه بیرونی. اون داره به من انگیزه میده. تو این فعالیت رو انجام بده.

من این عامل بیرونی را به شما نشان می‌دهم. این عامل، بیرون از وجود خودم است. یک انگیزه ذاتی برای آن وجود دارد.

آدم کاری را انجام می‌دهد فقط به این خاطر که از انجامش لذت می‌برد. پریدن از پل لذت‌بخش بود. ما انجامش دادیم. چرا؟ چون ذاتی است. ما از انجامش لذت می‌بریم. برای ما یک چالش بود. و ما این چالش را پذیرفتیم. خیلی لذت‌بخش بود. باشه.

و اتفاقی که می‌افتد این است که آنها متوجه انگیزه بیرونی می‌شوند، بعد از اینکه آن شخص دیگر به شما پول نمی‌دهد، خیلی وقت‌ها برای افراد پیش می‌آید که اگر برای انجام کاری پول بگیرند، آن کار را انجام می‌دهند. انجام می‌دهند، انجام می‌دهند، اما بعد وقتی پول قطع می‌شود، آنها دیگر آن رفتار را انجام نمی‌دهند. بنابراین انگیزه بیرونی تأثیر تضعیف‌کننده‌ای بر انگیزه دارد.

یک فرد می‌تواند برای انجام این کار انگیزه داشته باشد یا فقط برای گرفتن حقوق انگیزه دارد؟ خب. انگیزه ذاتی به این معنی است که آنها برای انجام آن هیچ پولی دریافت نمی‌کنند. آنها این کار را انجام می‌دهند چون عاشق آن هستند.

آنها این کار را انجام می‌دهند چون عاشقش هستند. شما باید کاری را که دوست دارید انجام دهید پیدا کنید. حالا، ممکن است مجبور شوید شغل دیگری پیدا کنید و آن کار دیگر را انجام دهید و روی چیزهایی کار کنید تا آن کارهای دیگر را انجام دهید.

اما بفهمید که عاشق انجام چه کاری هستید و راهی پیدا کنید که چگونه می‌توانید زندگی را به سمت کاری که دوست دارید و چیزهای دیگر سوق دهید. بنابراین، این یک امر ذاتی است. شما کاری را انجام می‌دهید چون برای آن ارزش قائل هستید و آن را دوست دارید.

خب، در ظاهر، به نظر می‌رسد که کتاب امثال خیلی بیرونی است. می‌دونی، این کار رو بکن و ثروتمند می‌شی. این کار رو بکن و خدا بهت غذا می‌ده.

اگر این کار را بکنی، اوضاع برایت بد می‌شود و غذایی گیرت نمی‌آید. می‌میری. زندگی، اگر کارهای خوب انجام بدهی.

و بنابراین، به نظر می‌رسد که خیلی بیرونی است. با این حال، این درست نیست. بسیاری از ضرب‌المثل‌ها آن را به شخصیت، پیامد شخصیت گره می‌زنند و بنابراین آن را بسیار عمیق‌تر از نوعی انگیزه بیرونی یا ذاتی هدایت می‌کنند.

اگرچه اساساً ضرب‌المثل‌ها از هر دو مفهوم بیرونی و درونی استفاده می‌کنند، اما هر دو در ضرب‌المثل‌ها به کار می‌روند. و بنابراین این نوع چیزها. حالا، انگیزه و احساسات

این یکی دیگر از مواردی است که مطرح می‌شود. آنها در مورد انگیزه و احساسات مطالعات زیادی انجام داده‌اند و این موضوع بسیار جالب است. ضرب‌المثل‌ها احساسات را کم‌اهمیت جلوه نمی‌دهند.

من ۴۱ سال در دانشگاه و کالج تدریس کردم، و خیلی وقت‌ها در محیط‌های دانشگاهی یا آکادمیک احساسات را کوچک می‌شمارند. تفکر احساسی خیلی تمرین شده است. ما نوع منطقی و تحلیلی‌تر تفکر را دوست داریم.

من می‌توانم این کار را انجام دهم. من در رشته تحصیلی‌ام ریاضیات خوانده‌ام و چندین سال منطق و چیزهای دیگر تدریس کرده‌ام، بنابراین می‌توانم کارهای منطقی انجام دهم. اما چیزی در مورد احساسات وجود دارد که قلب را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

و کتاب امثال به دنبال قلب بچه‌هاست. و بنابراین، احساسات را کم‌اهمیت جلوه نمی‌دهد. و حالا، دوباره باید مراقب باشید.

شما می‌توانید در جنبه احساسی و موارد دیگر خیلی زیاده‌روی کنید، اما می‌توانید در جنبه شناختی نیز زیاده‌روی کنید. و بنابراین باید تعادلی وجود داشته باشد. تا به حال دیده‌اید که این افراد واقعاً، واقعاً شناختی هستند.

آنها افرادی با سطح شناختی در حد نابغه هستند، اما از نظر احساسی مثل بچه‌ها هستند. و بنابراین، شما این دوگانگی و از این قبیل چیزها را دارید. و بنابراین، می‌دانید، شما می‌خواهید کسی را داشته باشید که یک انسان کامل باشد.

بنابراین، در امثال، فصل ۱۱، آیه ۱۰، آمده است که ترازوی نادرست، عملی منفور یا نفرت‌انگیز است. خداوند از آن بیزار است. خداوند از ترازوی نادرست بیزار است.

خب، این نمایش است. آیا خدا احساسات دارد؟ آیا این احساسات را ابراز می‌کند؟ بله. یک تعادل کاذب که در آن کسی سعی می‌کند با گفتن اینکه این چیز هشت اونس وزن دارد و فقط شش اونس وزن دارد، سر کسی کلاه بگذارد و مثلاً بخواهد به این شکل سر کسی کلاه بگذارد.

اما وزن عادلانه، مایه خشنودی خداست. اما وزن عادلانه، مایه خشنودی اوست. و بنابراین، وقتی در یک زمینه تجاری معامله می‌کنید، از مردم کم نمی‌گذارید.

باشه، تو کاری رو که منصفانه‌ست انجام میدی. و آگه بیشتر از این باشی، میتونی کاری رو که سخاوتمندانه‌ست انجام بدی. و این رضایت خداست.

بنابراین، خود خدا به شیوه‌های احساسی پاسخ می‌دهد. و بسیاری از امثال نیز در مورد این احساسات، حتی ترس از خدا، صحبت می‌کنند. و شما در مورد احساسات، ترس از خدا صحبت می‌کنید.

می‌دانم که این بحث کاملاً متفاوتی است و احتمالاً سخنرانی دیگری در مورد ترس از خدا خواهیم داشت. اما همه سعی می‌کنند انگیزه را از بین ببرند و احساسات را تحریک کنند. ترس از خدا واقعاً ترس نیست.

من فقط اینجا می‌گویم که بهت بگم ترس از خدا، ترس از خداست، ترس، وحشت. باشه. و تو میگی، خب، من قراره خدا رو دوست داشته باشم، نه وحشت رو.

حالا، باید درک کنید که این چیزها ظریف‌تر از این هستند که فقط، نه، این احساسات نیست. به معنای احترام یا تکریم خدا است. بله، در برخی زمینه‌ها همینطور است، اما در زمینه‌های دیگر، به معنای وحشت است.

بنابراین، شما باید به زمینه نگاه کنید. زمینه معنا را تعیین می‌کند. به هر حال، بیایید به ساختار انگیزه بپردازیم.

بنابراین، در پایان این مقاله، و اساساً این بحث انگیزه از مقاله‌ای که من نوشتم، یعنی «مجله انجمن الهیات انجیلی»، می‌آید. و در پایان آن، یک نمودار دارم.

و این نمودار اساساً انگیزه‌هایی را که در امثال ۱۰ تا ۱۵ در آن فصل‌ها پیدا کردم، نشان می‌دهد. برخی از این انگیزه‌ها در زیر آمده بودند. بنابراین، من نوعی نمودار انگیزه در امثال ۱۰ تا ۱۵ داشتم.

یکی مربوط به دغدغه‌های شخصی یک فرد است، دغدغه‌های شخصی. این خود شماست. خب، دغدغه‌های شخصی شما، دغدغه‌های شما برای دیگران، و دغدغه‌های شما برای خدا.

خب، چه چیزی انگیزه می‌دهد؟ نگرانی برای خودتان، نگرانی برای دیگران، نگرانی برای خدا. این سه مورد. خب، شما به پایین می‌روید، به آن سه شاخه تقسیم می‌شوید.

حالا می‌خواهم به سراغ آن سه مورد بروم و فقط برای هر کدام از دغدغه‌های شخصی یا مرگ و زندگی مثال‌هایی بزنم. این کاملاً مربوط به مرگ و زندگی شخصی است. مثال‌هایی در امثال ۱۰، آیه ۲۷ یافت می‌شود.

ترس خداوند عمر را طولانی می‌کند. اما سال‌های شیرین کوتاه خواهد بود. مرگ.

بسیار خوب، دوباره، ترس از خداوند عمر را طولانی می‌کند. مثبت. سال‌های شیرین کوتاه خواهد شد.

اون تضاد موازی رو هم در نظر بگیر. خب، پس مرگ و زندگی، ضرر و منفعت، ضرر و منفعت. امثال ۱۳ هم همینطور.

آدمی از میوه دهان خود، نیکویی را می‌خورد. اما خیانتکاران میل به خشونت دارند. بسیار خوب، پس یکی به نیکویی رهنمون می‌شود.

مورد دیگر به چیزهای بدی منجر می‌شود. امنیت در مقابل ناامنی. مطالعه‌ای زیر نظر همکارم دکتر لری کراب، که اخیراً درگذشته است، تأثیر فوق‌العاده‌ای بر زندگی من گذاشت.

او و دن آلدنر، همکارش. و در امثال ۱۰، آیه ۲۵، آمده است: «چون طوفان فرو نشیند، شریر دیگر نیست.» می‌شود. اما عادل تا ابد پایدار می‌ماند.

امنیت. امنیت یکی از انگیزه‌های عمیق درونی هر فرد است. ما چقدر از زندگی خود را صرف ایجاد امنیت شخصی می‌کنیم؟ ما اینجا در امنیت اجتماعی هستیم.

بنابراین، امنیت. و در اینجا امثال می‌گوید: «اما پارسایان تا ابد پایدار می‌مانند.» این ویژگی و پیامد آن را به هم پیوند می‌دهد.

گرسنگی. گرسنه بودن و سیر بودن. ضرب‌المثل‌ها، باز هم، این در سطح شخصی است، گرسنه بودن.

گرسنگی اگر غذا نداشته باشی، مسئله‌ی بزرگی است. امثال ۱۰، آیه ۳. خداوند نمی‌گذارد که عادل گرسنه بماند، اما هوس شیرین را خنثی می‌کند. خداوند نمی‌گذارد که عادل گرسنه بماند، مثبت، اما هوس شیرین را خنثی می‌کند.

منفی می‌شود. هم خشمگین و هم شاد. هم شاد و هم خشمگین.

امثال ۱۰:۲۴. اما آنچه شریر از آن می‌ترسد، بر سرش خواهد آمد. آنچه شریر از آن می‌ترسد، بر سرش خواهد آمد.

اما آرزوی پارسایان برآورده خواهد شد. بنابراین، این یکی یک نکته منفی دارد. آنچه شریر از آن می‌ترسد، بر سرش خواهد آمد، اما آرزوی پارسایان برآورده خواهد شد.

بنابراین، آنجا شادی و چیزهای دیگر وجود خواهد داشت. دستاورد شخصیتی. دوباره، از جنبه شخصی دستاورد شخصیتی.

ثروت، فقر. ثروت و فقر. دست سست.

دست شل باعث فقر می‌شود. خیلی چیزها باعث فقر می‌شوند، اما این یکی از آنهاست. دست شل باعث فقر می‌شود.

دست کوشا ثروتمند می‌کند. دست کوشا ثروتمند می‌کند. امثال ۱۰، ۴. موفقیت و شکست.

موفقیت و شکست. امثال ۱۰، آیه ۲۴. آنچه شریر از آن می‌ترسد، بر سرش خواهد آمد، اما آرزوی پارسایان برآورده خواهد شد.

موفقیت و شکست. ویژگی‌های شخصیتی. کسی که در تابستان جمع می‌شود، پسری محتاط است.

کسی که در خرمن می‌خوابد، پسری است که شرمساری می‌آورد. بسیار خب. پس اینها ویژگی‌های شخصیتی هستند که یک شخص به خودش نسبت می‌دهد.

حالا، ارزیابی اجتماعی. یک برکت و یک نفرین. مردم کسی را که غلات را نگه می‌دارد نفرین می‌کنند، اما کسی که آن را می‌فروشد، مورد رحمت قرار می‌گیرد.

دوستان و طرد شدن. دوستان و طرد شدن. امثال ۱۴، ۲۰.

فقیر حتی مورد تنفر همسایه‌اش نیز هست، اما ثروتمند دوستان زیادی دارد. ننگ و افتخار. شرم و افتخار.

چیزی عظیم در آن فرهنگ‌ها، فرهنگ‌های باستانی، شرم و افتخار است. و در بسیاری از فرهنگ‌ها تا به امروز. امثال فصل ۱۰، آیه ۷. یاد پارسایان برکت است، اما نام شیریان، نام شیریان خواهد پوسید.

شرم. بنابراین، شرم و افتخار در این امر دخیل هستند. حکومت کردن و خدمتگزار بودن.

امثال باب ۱۲، آیه ۲۴. دست کوشا حکومت خواهد کرد. دست کوشا حکومت خواهد کرد در حالی که تنبل به کار اجباری گمارده خواهد شد.

اساساً به بردگی. در حالی که تنبل‌ها به بردگی کشیده می‌شوند. بسیار خب.

خب، پیامدهای شخصیتی. حالا، نگرانی دیگران، اون همه نگرانی شخصی بود.

حالا به نگرانی دیگران و انگیزه آنها نگاه می‌کنیم. دیگران کمک می‌کنند یا آسیب می‌زنند. امثال ۱۷: ۱۰.

هر که به تأدیب گوش فرا دهد، در راه حیات است. اما آنکه سرزنش را رد کند، دیگران را گمراه می‌کند. اما آنکه سرزنش را رد کند، دیگران را گمراه می‌کند.

پس، به عبارت دیگر، تو به دیگران آسیب می‌رسانی رفیق. تو کارهای اشتباه انجام می‌دهی. مردم از تو پیروی خواهند کرد.

شما به آنها آسیب خواهید رساند. آنها دیگران را گمراه خواهند کرد. بنابراین، نگرانی برای دیگران وجود دارد.

آبرو. پسر به این می‌گه مدیریت آبرو. امثال ۱۱: ۱۱.

به برکت درستکاران، شهری سرافراز می‌شود، اما دهان بدکاران سرنگون می‌گردد. اما دهان بدکاران سرنگون می‌شود. پس، برکت شهر درستکاران سرافراز می‌گردد.

و بنابراین، آنجا شهرتی وجود دارد. شادی و غم. پسر خردمند، شادی را برای پدر به ارمغان می‌آورد.

پسر نادان مایه اندوه مادرش است. امثال ۱: ۱۰. بنابراین شادی و غم. و شادی و غمی که شما ایجاد می کنید در والدین شما وجود دارد، چه والدین شادی را تجربه کنند و چه والدین غم را.

والدین با شخصیت فرزندان خود یا فرزندان او مرتبط هستند. خب، ما به برخی از موارد نگاه کردیم، و موارد زیادی در اینجا فهرست شده اند، از انگیزه های مثبت، انگیزه های منفی برای یک شخص، زندگی و مرگ. ما به انگیزه برای دیگران نگاه کردیم.

و حالا می خواهیم به انگیزه های الهیاتی یا توجه به خدا نگاهی بیندازیم. امثال تعدادی از این موارد را دارد. امثال، آنچه خدا از آن لذت می برد و آنچه از آن متنفر است.

امثال ۱۱: ۱. ترازوی نادرست مکروه است یا خداوند از آن بیزار است، اما وزن درست مایه خشنودی اوست. آیا می خواهی خدا را خشنود کنی؟ در کار خود منصف باش. هم نیکوکار باش و هم مجازات کننده

بنابراین، خدا به عنوان یک نیکوکار و مجازات کننده ظاهر می شود. امثال ۳: ۱۰. خداوند عادلان را گرسنه نمی گذارد، اما هوس شریران را خنثی می کند. بنابراین، او شریران را مجازات می کند.

و بنابراین، خدا باید در ساختار انگیزشی ما در نظر گرفته شود. خدا هیچ جا نیست. امثال ۱۵، ۳. چشمان خداوند در همه جا هستند و بر بد و خوب نظارت دارند.

اگر می دانستید که خدا شما را تماشا می کند، آیا آن رفتار را انجام می دادید؟ اگر می دانستید که خدا شما را تماشا می کند، آیا چنین شخصیتی را در خود پرورش می دادید؟ و در اینجا ضرب المثل ها می گویند که خدا شما را تماشا می کند. این انگیزه ای برای شماست تا نوع خاصی از فعالیت را انجام دهید. بنابراین در نتیجه، برای اینکه دوباره این موضوع را جمع بندی کنیم، دیدیم که هسته ضرب المثل ها پیامد عمل نیست.

همانطور که خیلی ها گفته اند، این کنش-پیامد نیست. این نکته ی بزرگی در امثال است، اما اینطور نیست. چیزی که ما متوجه شدیم این بود که بیشتر پیامد-شخصیت، پیامد-شخصیت وجود داشت.

و بنابراین، ما می خواهیم این نوع تنظیم را انجام دهیم. و اهمیت اینکه یک فرد خردمند بین عمل-پیامد یا شخصیت-پیامد خود ارتباط برقرار کند. به عبارت دیگر، اعمال او مهم است.

شخصیت آنها حتی بیشتر اهمیت دارد. این درماندگی آموخته شده نیست. شما نمی توانید دیگران را سرزنش کنید.

شما انتخاب می کنید و آن انتخاب ها شخصیت شما را تعیین می کنند. آن انتخاب ها، اعمال شما و عواقب را که بر شما وارد می شود، برمی انگیزند. و بنابراین، اعمال مهم هستند.

و خب، این برای فرهنگی است که می گوید هر کاری که من انجام دهم مهم نیست. نه، این درست نیست. و بنابراین، باید مراقب باشید که بگویید صرفاً مبارزه با آن درماندگی آموخته شده خوب نیست.

دوم اینکه، اغلب از عبارت انگیزشی برای یا به دلیل وجود آن در تذکرات استفاده می شود. در فصل های یک تا نه، ما واقعاً به آنها نگاه نکردیم زیرا ما به فصل های ۱۰ تا ۱۵ نگاه می کنیم. ببخشید.

در فصل های یک تا نه، نصیحت و یک بند انگیزشی وجود دارد. آنچه را که من تعلیم می دهم رها نکن. نصیحت، نهی، آنچه را که به تو آموخته ام فراموش نکن زیرا آنها به تو زندگی می بخشند.

به علاوه یک جمله واره ki است که قبلاً گفتیم. بنابراین، شما نصیحت به علاوه ki برای، و این کلمه انگیزشی را دارید. اما اینها در گرامر سطحی بودند.

این موضوع در فصل‌های یک تا نه به راحتی قابل مشاهده است. وقتی به فصل‌های ۱۰ تا ۱۵ می‌رسید، آنجا جایی است که باید به ساختار عمیق می‌رفتیم و به آنچه واقعاً در آنجا انگیزه‌بخش بود نگاه می‌کردیم. و شما این بند انگیزشی را ندارید، اما انگیزه را در جملات و به خصوص در این موازی‌سازی متضاد گنجانده‌اید.

پسر عاقل پدر را شاد می‌کند، پسر نادان مایه‌اندوه مادرش است.

خب، شما می‌خواهید شادی را برای والدینتان به ارمغان بیاورید. نمی‌خواهید غم و اندوه را برای آنها به ارمغان بیاورید. و بنابراین، این به نوعی با موازی‌سازی متضاد، آن را دو چندان می‌کند.

بنابراین، در حالی که ضرب‌المثل‌های خارج از کتاب امثال معمولاً تک‌بیتی و کوتاه، شیرین و شور هستند. خب. و مورد قبول مردم آن زمان در کتاب امثال، این توازی‌های متضاد و ساختارهای شاعرانه وجود دارد. که در آن دو مصرع در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند.

بنابراین، اثر انگیزشی آن دو برابر می‌شود. انگیزه اصلی فرد عامی در کتاب، نگرانی برای خودش است. این کاملاً درست است.

شما باید نگران خودتان، زندگی و مرگ، آسیب، سود و نگرانی برای دیگران باشید. و آنها به دیگران سود می‌رسانند، باعث شادی و غم آنها می‌شوند و نگران خدا، آنچه خدا می‌پسندد، خدا، و آنچه خدا از آن بیزار است، هستند. و سپس چهارم، هنگام آموزش یا فرزندپروری، نباید فقط به بیان آنچه باید انجام شود اکتفا کرد.

هنگام تدریس یا فرزندپروری، والدین یا معلم نه تنها باید بگویند چه کاری انجام دهند، بلکه باید بگویند چه چیزی دانش‌آموز یا کودک را انگیزه می‌دهد. و بنابراین، شما باید دلیل آن را توضیح دهید.

شما باید دلایل را توضیح دهید. چون این کار را به خاطر این نتایج انجام می‌دهید. و بنابراین، شما می‌توانید به عنوان والدین این ارتباط را برقرار کنید تا فرزندتان، دانش‌آموزتان، نتایج این اقدام را در این پیامد ببیند.

این شخصیت منجر به این پیامد می‌شود. بنابراین، شما باید آن را به هم ربط دهید. و به این ترتیب به فرد جوان کمک می‌کنید تا بین عمل و عواقب آن و شخصیت و عواقب آن ارتباط برقرار کند.

و سپس با ایجاد آن ساختار، شما این کار را با گفتن دلیل به آنها انجام می‌دهید. چرا باید این فعالیت را انجام دهیم؟ و شما آن را توضیح می‌دهید. و همانطور که در قانون گفتیم، حدود 30 درصد از قانون این توضیح را به شما می‌دهد.

خدا پایین نمی‌آید و نمی‌گوید، این کار را بکن چون من گفته‌ام. او گفته این کار را بکن چون این به تو زندگی می‌دهد. این به تو مرگ می‌دهد.

«و بنابراین، ما به عنوان والدین باید فراتر از «من گفتم پس یا این کاری است که شما باید انجام دهید برویم. اما سپس باید توضیح دهیم که چرا و انگیزه‌ی زیر آن را برای درستکار، خردمند و کوشا بودن فراهم

کنیم. و برای اجتناب از جذب شدن به خرد، پارسایی و کوشایی و اجتناب از حماقت، شرارت، حماقت و تنبلی.

بنابراین، این مربوط به انگیزه در امثال باب‌های ۱۰ تا ۱۵ است. و ما فقط تعدادی از موارد را در آنجا بررسی کرده‌ایم. و امیدوارم این به شما کمک کند تا انگیزه و ارتباط آن با خرد را درک کنید.

بنابراین، وقتی امثال سلیمان را می‌خوانید، به دنبال این می‌گردید که آن حکیم کیست. او چگونه انگیزه می‌دهد؟ انگیزه‌ی اصلی در اینجا چیست؟ و چگونه این کار را انجام می‌دهد؟ و سپس سوالی که از خود می‌پرسیم این است که چگونه این کار را با دانش‌آموزان و فرزندانمان انجام دهیم؟ خیلی ممنون. امیدوارم از این مطلب لذت برده باشید. از همراهی شما متشکریم.

این دکتر تد هیلدبرانت در آموزه‌هایش در مورد انگیزه و توازی متضاد در امثال سلیمان، فصل‌های ۱۰ تا ۱۵ است.